



کانون نویسندگان ایران

گفت‌وگو درباره‌ی تاریخچه‌ی کانون نویسندگان ایران و سیر تحول اسناد پایه‌ای کانون از مرام‌نامه‌ی اول تا منشور فعلی، تلقی کانون از آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان، سازوکارهای دموکراتیک در اساس‌نامه، نقش و جایگاه هیئت دبیران در ساختار کانون، حقوق و تکالیف اعضا، استقلال تام و تمام کانون از همه‌ی نهادها و جناح‌های قدرت حاکم، نسبت کانون با جنبش‌های اجتماعی و نکات دیگری از این دست

به مناسبت پنجاه‌وسه‌سالگی کانون نویسندگان ایران، کمیسیون انتشارات بر آن شد تا در میزگردی با حضور چهار تن از اعضای کانون چند موضوع مهم درباره‌ی تاریخچه‌ی کانون، سیر تحول اسناد پایه‌ای کانون از مرامنامه‌ی اول تا منشور فعلی، تلقی کانون از آزادی اندیشه و بیان بی هیچ حصر و استثنا برای همگان، سازوکارهای دموکراتیک در اساسنامه، نقش و جایگاه هیئت دبیران در ساختار کانون، حقوق و تکالیف اعضا، حد و مرز استقلال کانون از نهادهای قدرت و سیاست روز و مسئولیت اعضا در قبال آن، نسبت کانون با جنبش‌های اجتماعی و ... را به بحث بگذارد. طراحی پرسش‌ها و اجرای میزگرد را دو عضو هیئت دبیران، آیدا عمیدی و روزبه سوهانی، برعهده گرفتند. این میزگرد به دلیل مفصل بودن بحث‌ها در دو نوبت در فضای مجازی برگزار شد. دیدگاه‌های متفاوت شرکت‌کنندگان درباره‌ی برخی از مواد اساسنامه و سایر اسناد کانون نشان می‌دهد که وجود و تداوم چنین بحث‌هایی میان اعضای کانون در سطوح مختلف، مفید و ضروری است. هیئت دبیران کانون در نظر دارد در نشریه‌ی اندیشه‌ی آزاد (نشریه داخلی کانون)، که امیدواریم از این پس به‌طور منظم منتشر شود، فضای مناسب برای پیگیری این بحث و امکان اظهارنظر همه‌ی اعضای کانون را فراهم کند.

در این میزگرد چهار تن از اعضای کانون به پرسش‌های آیدا عمیدی و روزبه سوهانی پاسخ داده‌اند:

۱. محسن حکیمی: نویسنده و مترجم، چهار دوره عضویت در هیئت دبیران و دارای بیش از پانزده اثر ترجمه و تالیف در زمینه‌ی فلسفه و علوم اجتماعی و سیاسی.
۲. اکبر معصوم‌بیگی: مترجم، نویسنده و روزنامه نگار، هفت دوره عضویت در هیئت دبیران و دارای بیش سی اثر (ترجمه) منتشرشده در زمینه‌ی فلسفه، علوم اجتماعی، هنر و نظریه‌ی ادبی و مقالات تالیفی متعدد منتشرشده در مجله‌ی آدینه و سایر نشریات.
۳. حافظ موسوی: شاعر و منتقد ادبی، صندوق‌دار منتخب مجمع عمومی سال ۱۳۷۸، پنج دوره عضویت در هیئت دبیران و دارای هشت مجموعه شعر و پنج اثر در زمینه‌ی پژوهش و نقد ادبی و یک داستان برای کودکان و مقالات متعدد منتشرشده در نشریات ادبی و فرهنگی.
۴. منیژه نجم‌عراقی: مترجم و پژوهش‌گر، منشی منتخب انتخابات سال ۱۳۸۷، دارای بیش از نه اثر (ترجمه و پژوهش) منتشرشده در زمینه‌ی مطالعات زنان، جامعه‌شناسی، ادبیات، تاریخ هنر و فلسفه و مقالات متعدد منتشرشده در نشریات. او در سال ۱۳۹۱ به دلیل فعالیت در سمت منشی کانون نویسندگان ایران بازداشت و به یک سال زندان محکوم شد.

پرسش: کانون نویسندگان ایران چگونه تشکلی است؟ در اساسنامه، کانون به عنوان نهادی صنفی و فرهنگی معرفی شده است. وجه سیاسی کانون چیست؟

اکبر معصوم‌بیگی: ببینید من قضیه را به دو بخش تقسیم می‌کنم. واقعیت تاریخی این است که اساسنامه کنونی ما ۸۵ درصد در هسته اصلی خود همان اساسنامه‌ای است که در سال ۵۸ نوشته شد. در آن اساسنامه کانون نهادی صنفی، فرهنگی، سیاسی است. آن چه در مجمع عمومی سال ۱۳۷۸ کلیات آن تصویب شد، بنا بر مصلحت و بعد از آن دو قتل، لفظ سیاسی کنار گذاشته شد اما در ماهیت قضیه تغییری ایجاد نکرد. چون اساسنامه ساختار خاصی داشت و دارد که برداشتن یک کلمه یا مفهوم، تفاوتی در اصل قضیه ایجاد نمی‌کند. این از این. اما کانون صنفی و فرهنگی به معنای خاصی است. صنفی است چون یکی از مطالباتش ستاندن حقوق مولفان است از طرف مقابل، اما صنف خاصی است برخلاف صنف اتوبوس‌رانی، تاکسی‌رانی، آرایش‌گران و... چون سر و کارش با مسائل فنی و مزد به‌تنهایی نیست. البته نویسنده کارگر فکری است به این معنی که در قبال کارش مزد می‌گیرد و حاصل کارش به صورت کالای قابل عرضه در بازار درمی‌آید و مبادله می‌شود اما مسئله فقط این نیست. ماهیت کار نویسنده طلب آزادی بیان و دفع سانسور است که جمهوری اسلامی آن را امر حاکمیتی می‌داند یعنی امر صد در صد سیاسی و به کانون شأنی می‌دهد که هیچ صنف دیگری آن را ندارد و آن شأن سیاسی است. اساساً بر خلاف بسیاری دیگر از مؤسسات و نهادها، کانون نهادی درون‌سو نیست. مثلاً یک کارگر شرکت نفت به حقوق خود که می‌رسد، تمام است خواست دیگری ندارد. اما کانون هم درون‌سو و هم بیرون‌سو است. کانون ورای سندیکا و اتحادیه است البته وجه صنفی دارد. درست است نویسنده حقوقش را می‌خواهد، ناشر پولش را نمی‌دهد، دولت به او اجحاف می‌کند و... اما آزادی بیان از همه این‌ها فراتر است. همه به آزادی بیان احتیاج دارند، اعم از کارگر نفت و ماشین‌سازی و خودرو سازی و آرایش‌گر و راننده تاکسی یا اتوبوس یا قطار یا کشتی یا چه بسا زن خانه‌دار و... کانون در تمام این عرصه‌ها حضور دارد، چون خواهان بیان آزاد برای همه است. به همین دلیل در بیانیه‌های کانون می‌بینید کانون برون سو است و همین وجه ممیز کانون از صنف‌های دیگر است. یادم هست سال ۷۸ پسر آقای به‌آذین (آقای محمود اعتمادزاده) فوت کرده بودند. موضوع در هیئت دبیران مطرح شد، تسلیتی نوشتیم و به روزنامه «عصر آزادگان» دادیم. بعد مشورتی کردیم و قرار شد هیئت دبیران به اتفاق تنی چند از اعضای بیرون هیئت دبیران (فی‌المثل جناب زرافشان، محمد خلیلی، فرزانه طاهری) برای عرض تسلیت پیش آقای به‌آذین برویم. و رفتیم. سپانلو نیامد. گفت مشکل سال ۵۸ حل نشده و من نمی‌آیم، اما کردوانی بود و علی‌اشرف درویشیان و گوهرین و من از هیئت دبیران وقت. در همان جلسه صحبت‌های مفصلی که شد، و باید تفصیلاً را جای دیگری بیاورم، حرف اساسنامه هم پیش آمد و همین لفظ یا مفهوم «سیاسی» در اساسنامه. به‌آذین پرسید چرا این لفظ را برداشته‌اید؟ پاسخ گلشیری این بود که راستش مصلحت نبود در این فضای خوف و وحشت و کشتار و تهدیدی که پیش آورده‌اند بهانه به دست اراذل بدهیم که این‌ها حزب سیاسی‌اند و از این قبیل اتهام‌های باب این روزها و گرنه در ماهیت قضیه تفاوتی پیش نیامده.

حافظ موسوی: بین متن‌هایی که کانون منتشر کرده و اسناد کانون به حساب می‌آیند متن ۱۳۴ متنی توضیحی است. در منشور و اساسنامه روح کلی بدون ذکر موارد بیان شده است؛ در متن ۱۳۴ نیاز به توضیح وجود داشته و به مسائل صنفی و فرهنگی اشاره شده و می‌گوید هنگامی که مقابله با نوشتن و اندیشیدن از توان فردی ما فراتر می‌رود ناچاریم به صورت جمعی و صنفی با آن روبه‌رو شویم یعنی برای تحقق آزادی اندیشه و بیان و نشر و مبارزه با سانسور به شکل جمعی بکوشیم. در جای دیگری می‌گوید از این رو هدف اصلی ما از میان رفتن موانع راه آزادی اندیشه و بیان و نشر است و هرگونه تعبیر دیگر نادرست است و مسئول آن صاحب همان تعبیر است. باز می‌گوید ما نویسنده‌ایم، ما را نویسنده ببینید و حضور جمعی ما را حضور صنفی نویسندگان بشناسید. بنابراین کانون در اسناد پایه‌ی خود، چه در



اساسنامه و چه در متن ۱۳۴ نویسنده، از وجه صنفی خود دفاع می‌کند. اما برگردیم به اصل اول منشور. آزادی اندیشه و بیان بی حصر و استثنا حق همگان است. بنابراین مسأله‌ی کانون افزون بر وجه صنفی، مقابله با هر آن‌چه آزادی اندیشه و بیان را محدود کند است. این‌جاست که تقابل با نهادهای حاکمیتی ایجاد می‌شود. هدف صنفی است اما بر اساس منشور کانون هیچ‌کس را نباید به خاطر بیان یا نشر نظر و عقیده‌هایش بازداشت کرد؛ همگان حق دارند درباره همه چیز بنویسند و حرف بزنند. این خلاف آن چیزی است که حاکمیت می‌خواهد و بر اساس منافع یا ایدئولوژی خودش محدودیت‌هایی را بر جامعه تحمیل می‌کند. صنفی و فرهنگی بودن کانون منافاتی با آرمانی که در منشور و اسناد دیگر مشخص شده است ندارد. کانون از ابتدای تأسیس تا کنون یک هدف را دنبال کرده است: آزادی اندیشه و بیان. هم حکومت قبلی و هم حاکمیت ایدئولوژیک فعلی در مقابل آن ایستاده‌اند؛ زیرا مخالف آزادی اندیشه و بیان هستند. این‌جاست که تقابل سیاسی پیش می‌آید.

منیژه نجم‌عراقی: وجه سیاسی در اساسنامه نیست و لزومی ندارد. آن‌چه کانون را سیاسی می‌کند حاکمیت‌ها هستند. دیگر صنف‌ها برای عرضه محصولاتشان مشکلی با حاکمیت پیدا نمی‌کنند مگر مثل حالا در سیاست‌های کنترلی. اما ما با این مشکل مواجهیم. محصول صنف ما باید نشر شود و آن‌ها حاضر نیستند اجازه بدهند چون مشکلات فکری با ما دارند بنابراین کار ما سیاسی جلوه می‌کند. مسائل صنفی جنبه‌ی سیاسی در نوع کسب و کار ما دارد. نویسنده بدون آزادی بیان و با سانسور نمی‌تواند محصولاتش را عرضه کند.

محسن حکیمی: ماده اول اساسنامه، کانون را نهادی فرهنگی - صنفی تعریف کرده است، اما دو سطر پایین‌تر، در ماده ۳، هدف از تشکیل کانون الف- تحقق آزادی اندیشه و بیان و قلم، ب- اعتلای فرهنگی جامعه و پ- حمایت از حقوق صنفی اعضاء تعریف شده است. اگر اهداف کانون به موارد «ب» و «پ» منحصر می‌بود، می‌توانستیم بگوییم تعریف کانون به عنوان نهاد فرهنگی- صنفی تعریف درست و دقیقی است. اما اگر هدف اصلی و اول کانون، چنان‌که در اساسنامه آمده، «تحقق آزادی اندیشه و بیان و قلم» باشد، در این صورت دیگر کانون نمی‌تواند فقط فرهنگی- صنفی باشد، بلکه باید سیاسی هم باشد، به این دلیل روشن که آن‌که آزادی بیان را سرکوب می‌کند حکومت است، و کانون وقتی با این سرکوب مخالفت می‌کند ناگزیر سیاسی می‌شود. بنابراین، آشکار است که حذف صفت «سیاسی» در تعریف کانون صرفاً یک مصلحت بوده، وگرنه طبق همان ترتیبی که برای اهداف کانون آمده کانون می‌باید نهادی سیاسی- فرهنگی- صنفی تعریف می‌شد. نکته بعد این‌که من با این نظر که سیاسی بودن کانون را به صنفی بودن آن ربط دهیم موافق نیستم. سیاسی بودن کانون به دلیل دفاع او از آزادی بیان بی هیچ حصر و استثنا برای همگان است؛ این آن چیزی است که کانون نویسندگان ایران را به آماج سرکوب آزادی‌ستیزان تبدیل می‌کند. در طول دست‌کم دو دهه‌ی اخیر سرکوبگران با احضارها و بازجویی‌های پیوسته اعضای کانون به شکل‌های مختلف این پیام را فرستاده‌اند که «کانون اگر فقط به سانسور وزارت ارشاد اعتراض کند ما با او مشکلی نداریم، مشکل ما با کانون زیر پا گذاشتن خط قرمز جمهوری اسلامی یعنی دفاع از آزادی بیان برای همگان است». بگذریم از این‌که این پیام فقط ترفندی است برای مرحله‌ای کردن سرکوب، به این معنا که کانون حتی اگر دفاع از آزادی بیان برای همگان را هم کنار بگذارد باز هم سرکوب خواهد شد، چراکه مشکل اصلی سرکوبگران با کانون استقلال و ناوابستگی آن به قدرت است. بنابراین، آن‌چه کانون را به ناگزیر سیاسی می‌کند دفاع او از آزادی بیان برای همگان است و نه صرفاً برای صنف نویسندگان. هر انسانی در هر جا آزادی بیانش متوقف یا محدود شود کانون از او دفاع می‌کند. همین دفاع از آزادی بی حصر و استثنای بیان برای همگان در کنار استقلال کانون از قدرت دو ویژگی بنیادین کانون‌اند که پای سرکوب کانون را از سوی حکومت به میان می‌کشد و کانون را به ناچار سیاسی می‌کند. و نکته آخر که لازم است بر آن تأکید کنم این است که این معنا از



سیاسی بودن کانون نویسندگان را باید از سیاسی بودن به معنای حزبی آن تفکیک و متمایز کرد. به عبارت دیگر، کانون با کسب قدرت سیاسی یا شرکت در آن — که حیطة فعالیت احزاب سیاسی است — مطلقاً سر و کار ندارد.

— آقای موسوی اشاره کردند که متن ما نویسنده‌ایم، متنی توضیحی است. ما هم در نظر اول یک تأکیدی بر عبارت صنفی بودن در متن می‌بینیم، اما به خوبی می‌بینیم این صنفی بودن ناظر بر یک وضعیت تاریخی است که نویسندگان می‌خواستند کانون را از آن نوع تلقی سیاسی که وجود داشت مصون نگه دارند. و تأکید می‌کند که حضور جمعی نویسندگان ارتباطی با یک حزب سیاسی، یک گرایش سیاسی یا جهت گیری‌های سیاسی ندارد. در حقیقت می‌خواهد استقلالش را از این شکل سیاسی بودن اعلام کند. لطفاً آقای موسوی یا دوستان دیگر در مورد این برداشت توضیح بدهند.

معصوم بیگی: حافظ از ۱۳۴ نویسنده نام آورد. این یکی از سندهای بالادستی ماست. اما یک چیز مهم است؛ منشور تا امروز آخرین سند بالادستی است. همان سندی که افراد پایش امضا می‌زنند که عضو کانون شوند و این سند بر همان چیزی تأکید دارد که برون سو و سیاسی اما در چارچوب صنف خاصی است. صنف نویسنده مستقیم با مرجع قدرت سروکار دارد. من با آقای حکیمی موافق نیستم. این‌ها نمی‌گویند که شما اگر کتابت را سانسور کردند اعتراض کن؛ آن‌ها می‌گویند سانسور امر حاکمیتی است چون برایشان عجیب است که بگویی حکومت نمی‌تواند سانسور کند. هر قدمی برداری قلم پایت را می‌شکنند. منشور آخرین سندی است که پای آن امضا می‌زنیم. اگر از کلمه‌ی تطور و تحول استفاده کنم منشور متکامل‌ترین سند تا به امروز است، که بر همگانی بودن امر تأکید می‌کند. نه فقط در مورد نویسنده و صنف نویسندگی، بلکه فراتر از یک صنف است. شما این بار از کارگری که حقتش خورده می‌شود یا ملیتی که پناه ندارد دفاع می‌کنی، شما امری فراگیر داری که در منشور آمده و بالاتر از متن ۱۳۴ نویسنده است. سندی معتبر است که بقیه اسناد را در بر می‌گیرد و وجهی عام‌تر دارد و منشور چنین سندی است.

موسوی: همان‌طور که پیش‌تر گفتم، پافشاری کانون نویسندگان بر آزادی اندیشه و بیان و نشر، از آن‌جایی که خلاف میل یا منافع حاکمان و صاحبان قدرت است، ماهیتی سیاسی پیدا می‌کند. حذف عبارت «سیاسی» از اساسنامه ربطی به مصلحت‌اندیشی ندارد. چون در آن صورت تبعاتی ایجاد می‌کرد. اگر سیاسی می‌بود، کانون باید در مسائل سیاسی هم وارد می‌شد. سیاست به معنای حرکت به سمت قدرت و چشم داشتن به قدرت هدف کانون نبود و نیست. اگر گفته می‌شد کانون نهادی صنفی و سیاسی است، تکالیف و تبعاتی در پی داشت که خارج از هدف‌های تعیین شده‌ی آن است. مثلاً مکلف یا دست‌کم مجاز می‌شد که درباره‌ی انتخابات اظهارنظر و موضع‌گیری کند و ... آن‌چه در منشور و اساسنامه آمده در خود ماهیتی سیاسی هم دارد. در بالای منشور کانون آمده با استناد به متن ۱۳۴ نویسنده. تمام تأکید بر منشور به تنهایی نیست. اما از سوی دیگر، گروهی که می‌گویند کانون به مسائل صنفی توجهی ندارد و به مسائل سیاسی می‌پردازد احتمالاً منظورشان از صنفی، تعاونی مسکن و دفترچه بیمه و ... است. در متن ۱۳۴ آمده که نویسندگان نمی‌توانند به صورت فردی برای تحقق امر نوشتن و انتشار مبارزه کنند پس به صورت جمعی همکاری می‌کنیم. هدف آن‌ها داشتن تعاونی مسکن و.. نبوده، هدفشان داشتن شرایطی برای آزادانه نوشتن، بیان کردن و منتشر کردن است. این خواسته‌ی صنفی همان است که ابتدا در سال ۴۷ و بعد در سال ۵۸ عمده‌ترین خواست نویسندگان بوده است.



نجم عراقی: این مساله دو جنبه پیدا می‌کند. دوره اول کانون سانسور صنفی زیاد وجود نداشت ولی حاکمیت با کانون رودرو بود، بنابراین درباره ضرورت سیاسی بودن کار کانون تاکید داشتند. اما از جنبه دیگر، بر فرض که حاکمیتی سانسور نکند و گل و بلبل باشد. باز هم با توجه به منشور ما وضعیت کانون تفاوت نخواهد کرد. بند اول، نویسندگانی را در بر می‌گیرد که به نوشتن و انتشار بسنده نمی‌کنند، می‌روند می‌شوند عضو انجمن پن که بیانیه صادر کنند و در همه جای دنیا از حق آزادی بیان دفاع کنند. کانون وجه سیاسی دارد. هرچند که کسب و کارش نویسندگی است، اما با سیاست سر و کار دارد. هر صنفی نیست و هر کانونی نیست. در اساسنامه اگر قرار باشد گنجانده شود باید مشخص شود که وجه سیاسی کانون به دنبال دستیابی به قدرت نیست و مستقل است از گرایش‌های ایدئولوژیک و حزبی.

حکیمی: شما اگر سیاسی بودن کانون را به طور بی‌واسطه از صنفی بودن آن نتیجه بگیرید دیگر نمی‌توانید کلمه «همگان» را در اصل اول منشور توضیح دهید. این اصل، آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی را بی‌هیچ حصر و استثنا حق همگان می‌داند و نه فقط نویسندگان، حتی اگر این همگان با نوشتار و گفتار هم سر و کار نداشته باشند. زنی که روسری اش را به عنوان اعتراض از سر بر می‌دارد، نه چیزی می‌نویسد و نه چیزی می‌گوید؛ فقط با اظهار وجود خود اعتراض خود را بیان می‌کند. کانون از اظهار وجود این زن معترض دفاع می‌کند، و همین دفاع ناگزیر کانون را سیاسی می‌کند. روشن است که این کنش سیاسی کانون از صنفی بودن آن نشأت نمی‌گیرد، بلکه از دفاع کانون از حق آزادی بیان برای همگان ناشی می‌شود. بنابراین سیاسی بودن کانون از صنفی بودن آن سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه خاستگاه آن عرصه‌ای است جداگانه و ورای عرصه فعالیت صنفی کانون.

معصوم‌بیگی: خواهش می‌کنم بروید اساسنامه سال ۵۸ را ببینید که سیاسی در آن وجود دارد یا خیر. پنجاه‌وهشتی‌ها نمی‌رفتند در احزاب شرکت کنند، برای قدرت نمی‌جنگیدند و کسی را برای فلان نهاد سیاسی معرفی نمی‌کردند. سیاسی به معنی دخالت و مشارکت در سرنوشت است و همه‌ی افرادی که درسرنوشتشان مشارکت دارند، دنبال قدرت سیاسی نیستند. درست است که متن ۱۳۴ نویسنده معطوف به جمع و صنف است و بالای منشور آمده، اما در بند اول منشور، برای همگان، از امر صنفی فراتر می‌رود. این متن را باید مبنا قرار داد. امر سیاسی به معنای گرفتن قدرت سیاسی نیست. در کانون، نویسندگان مختلف با عقاید متفاوت و با گرایش‌های سیاسی متفاوت و بلکه متنافر وجود دارند و موضع واحد ندارند، درحالی که احزاب موضع واحد دارند.

— حد و مرز استقلال از قدرت در کانون چیست؟

موسوی: اصل اول منشور درخشان‌ترین تعبیر از آزادی اندیشه و بیان را دارد و هر جا که این آزادی را سرکوب می‌کنند، حتی تظاهراتی که بیان مطالبه‌ای خاص است، کانون باید دفاع کند. اما منشور، مرام‌نامه و به عبارت دیگر بیانگر طرز فکر ماست و مصداق‌هایش در اساسنامه و متن ۱۳۴ مشخص شده است. بنابراین من معتقدم که عبارت «کانون نهادی سیاسی است» تبعاتی دارد که حتی اگر معنایش کنیم و تبصره‌ای بر آن بیفزاییم برطرف نخواهد شد. در پاسخ به پرسش شما در مورد حد و مرز استقلال کانون، در اسناد کانون بر استقلال کامل از نهادهای قدرت و احزاب سیاسی تاکید شده است.

— وقتی می‌گوییم نهاد قدرت از چه حرف می‌زنیم؟ فضا معشوش شده است. آیا یک نویسنده با هر مجله و نشریه‌ای می‌تواند کار کند، یا این که اعتقادش به مواضع کانون باید حد و مرزی را مشخص کند؟



موسوی: کانون به هیچ حزب و قدرت سیاسی وابسته نیست. بدیهی است نویسنده‌ای که منشور کانون را امضا کرده باشد با هیچ نهاد سرکوبگر و سانسور نباید همکاری کند. اما این که منظور از نهادهای سرکوب و سانسور چیست و چه شعاعی را در بر می‌گیرد باید مشخص شود که مثلاً آیا فلان روزنامه‌ای که به هر حال از همین دستگاه متولی سانسور، یعنی وزارت ارشاد، پروانه‌ی نشر گرفته است باید تحریم شود یا می‌توان با آن همکاری کرد. نمی‌شود حکم کلی داد. اما می‌شود در مورد برخی توافقات حرف بزنیم؛ مثلاً تلویزیون جمهوری اسلامی که تک‌صدایی و دولتی است و نقشی در سرکوب دارد و خلاف منشور کانون عمل می‌کند، اعضای کانون نمی‌توانند با آن همکاری داشته باشند. اما این که این را تسری بدهیم به نظرم شدنی نیست.

نجم‌عراقی: حد و مرز در مورد کانون است یا در مورد اعضای آن؟ من در این که کسی گاهی به نشریه‌ای مطلبی بدهد ایرادی نمی‌بینم. بستگی به مطلب و مواضع آن نشریه دارد. برخی از نشریات مطالب ما را سانسور می‌کنند، خوب مطلب به آن‌ها نمی‌دهیم و یا اگر بدهیم با قید این که سانسور نشود می‌دهیم. ولی در مورد جوایز و جمع‌های ادبی که می‌دانیم چگونه شکل گرفته‌اند و چه کسانی در آن‌ها هستند، حضور اعضا شبهاتی ایجاد می‌کند، یا از آن بهره‌برداری می‌شود و به نام کانون نوشته می‌شود. اعضا حد و مرز را باید بسنجند، که با چه کسانی می‌توانند همکاری کنند. من خودم در هیچ کدام از این جوایز شرکت نکرده‌ام. انتخاب‌های شخصی است و گاهی هم اگر پیش بیاید نقد می‌شود و در موردش گفت‌وگو می‌شود. اما همکاری مستمر با نهاد یا نشریه‌ای که دست در سانسور دارد یا نهادهای رنگارنگ موازی مغایر منشور و اساسنامه است. این استمرار حد و مرز را تعیین می‌کند.

حکیمی: حد و مرز استقلال عضو کانون و استقلال کانون نویسندگان به عنوان تشکل را باید از یک‌دیگر تفکیک کرد. این که من با یک نشریه همکاری می‌کنم یا نمی‌کنم انتخاب شخصی من است و در چارچوب آزادی‌های شخصی من قرار دارد، نه در چارچوب کلیت کانون. سؤال شما اما مربوط به استقلال کانون به عنوان یک کل است. به نظر من، مرز استقلال کانون آزادی مخالفت با قدرت سیاسی است. این مرز در فاصله دو حیطه‌ی متمایز از یک‌دیگر قرار دارد: (۱) حیطه‌ی فعالیت صنفی صرف بی‌آن که با سیاست کاری داشته باشد، و (۲) حیطه‌ی شرکت در قدرت سیاسی یا براندازی این قدرت — چه مسالمت‌آمیز و چه قهرآمیز — بی‌آن که به فعالیت صنفی کاری داشته باشد. هیچ‌کدام از این حیطه‌ها استقلال کانون را معنا نمی‌کنند. استقلال کانون جایی در میان این دو عرصه قرار دارد و آن همان قلمرو مخالفت با قدرت سیاسی در عین مبادرت به فعالیت فرهنگی — صنفی است.

معصوم‌بیگی: برای من میزان استقلال از قدرت تام‌وتمام است. کانون هیچ جایی نمی‌تواند با نهادهای قدرت همکاری کند. چرا که اساساً مایه‌ی تشکل آن استقلال و ناوابستگی به قدرت است. وجهی ندارد که سؤال جدایی یا وابستگی به قدرت مطرح شود. کانون در هیچ انتخاباتی شرکت نمی‌کند. نسبت به هیچ انتخاباتی نفیاً و اثباتاً اظهار نظر نمی‌کند. اما هر جا که حقوق مردم زیر پا گذاشته می‌شود و مردم سرکوب می‌شوند، مثلاً در سال ۸۸، باید بی‌هیچ تخفیفی از حقوق مردم دفاع کرد. شما با حکومتی پیچیده و ایدئولوژیک مواجهید که از شکل‌های اولیه‌ی خودش بسیار فاصله گرفته. در دهه ۷۰ تمام تلاشش را کرده تا بتواند یک سیاست جایگزین‌گرایی بیاورد؛ در مقابل آدینه و تکاپو و گردون، فی‌المثل ادبستان را علم کرده. آن موقع این رفتار خیلی «رو» بود. حالا به تدریج به جاهای عجیبی رسیده و بسیار پیچیده عمل می‌کند. ردش را هم نمی‌توانی آسان دنبال کنی. سازمان سینمایی «اوج» با مکانیزم‌های پیچیده کل سینمای ایران را که پرمخاطب‌ترین رسانه‌ی هنری است در اشغال گرفته. فرق است میان دانشگاه تهران یا دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه امام صادق، هر دو دانشگاه هستند، اما این کجا و آن کجا. این جور نیست که فرق نداشته باشند. باید به افراد

کانون توصیه‌مان این باشد: با نشریات و نهادهای مستقل‌تر کار کنید چون الان دیگر مستقل وجود ندارد. باید منابع قدرت را بشناسیم.



— کانون بدون اعضایش چه معنایی دارد؟ با لحاظ کردن این مورد نظرتان را بفرمایید. اگر اعضا منشور و اساسنامه را امضا کرده باشند اما خط و مرزها برایشان معنا نداشته باشد آیا استقلال کانون از قدرت معنایی خواهد داشت؟

حکیمی: در متن ۱۳۴ نویسنده جمله‌ای آمده که می‌گوید فعالیت جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست. این رویکرد مدرن است و کانون دوره سوم را از دوره‌های پیش از آن متمایز می‌کند. در تشکل‌های ایران رویکرد جمعی مسلط بوده بر حقوق فردی. حیطه‌ی فعالیت فردی از جمعی مستقل است اما مناسبات متقابلی دارند. این به این معنا نیست که فرد مجاز باشد اهداف تشکل را تحت عنوان آزادی فردی زیر سؤال ببرد. مثل ارتباط با قدرت سیاسی. برای مثال ما عضوی داشتیم که با رادیو و تلویزیون حکومت مصاحبه می‌کرد، ما مخالفت می‌کردیم و می‌گفتیم تلویزیون کمر به قتل نویسندگان بسته و این با عضویت در کانون مغایرت دارد. برخورد باید این‌گونه باشد که آن را به رخ کشید بدون اینکه شرط لغو عضویت بگذاری. حدی وجود دارد. اگر کسی رفت به نشریات دولتی مقاله داد، چه اصلاح طلب چه اصول‌گرا، نمی‌توان گفت شما همکاری با دولت کردی. این یک حالت بینابین است؛ همکاری با سانسور نیست اما استقلال از قدرت هم نیست. همه‌ی این‌ها در جمع‌های کانون باید مطرح شود تا کفه‌ی استقلال تام و تمام را سنگین‌تر کند. این‌ها را باید با بحث‌های اقناعی و روشنگرانه و توضیحی حل کرد نه ابزار تشکیلاتی. ابزار تشکیلاتی برای کسی است که موجودی وابسته شده باشد.

— بحث این محور، سانسور و موضع کانون در برابر سانسور است. ما با مفهومی به نام سانسورِ حداقلی روبه‌رو بوده‌ایم و هم‌چنان هستیم. موضع کانون در برابر سانسور چیست؟

نجم عراقی: سانسور حداقلی حرفی بی‌معنی است. سانسور، سانسور است، حداقل و حداکثر ندارد. در جامعه‌ی سانسورزده خودسانسوری هم داریم. ما به یک سری سانسور تن می‌دهیم تا کتاب‌هایمان دربیاید. خیلی‌ها هم تن نمی‌دهند و کتاب‌ها را به ارشاد نمی‌دهند. من فقط در جاهایی تن به سانسور حداقلی دادم که یک چیز کوچکی به ما تحمیل شد که خود به اندازه کافی بد است. باید افشا کنیم تا عادت نشود. داریم تن به سانسور می‌دهیم در حالی که نباید بدهیم. ما در روز سانسور ویژه‌نامه‌ای بیرون می‌آوردیم برای ایجاد فضای افشای سانسور. باید راهی باشد تا کارهای سانسور شده را اعلام کنیم. با عبارت سانسور حداقلی مخالفم و بد است. حتی سانسورهایی که به آن تن می‌دهیم مثل مجوز ارشاد و دید بررسی. حداقل آن‌ها با حداقل ما فرق دارد.

معصوم بیگی: از منشور کانون شروع می‌کنم. منشور چیزی به نام سانسور حداقلی و حداکثری نمی‌شناسد. کسانی که این مفهوم را جعل کرده‌اند تصور کرده‌اند با فرض این قضیه که حاکمیت سانسور حداکثری می‌کند و ما قادر به شکستن سد سانسور نیستیم پس بیایند به حاکمیت مشروعیت بدهند که تو حق داری سانسور کنی، ولی بیاییم مذاکره کنیم و تفاهم کنیم. در اصل سانسور را می‌پذیرد و سر میزانش با حاکمیتی که ابزار سانسور و سرکوب را دارد، معامله و چانه‌زنی می‌کند. خانم نجم شما برای عکس گذرنامه باید روسری سر کنی ولی در خانه که روسری نداری، حتی میان به اصطلاح «نامحرم‌ها». روسری و حجاب اجبار حکومت است نه اختیار شما. بین این که شما به اختیار به این تن بدهی یا اساساً مجبور به این کارشوی فرق از زمین تا آسمان است. تفاوت ماهوی است. فرق است میان اختیار و اجبار. آن چه در اساسنامه و منشور کانون آمده و اعضا به آن پابندی نشان می‌دهند این است که سانسور در هر صورت و شکلی از نظر ما از بیخ مردود است. تاریخ جهان حکم بر این دارد که با مبارزات مردم دامنه سانسورها به نفع آزادی بیان شکسته شده. در اوایل قرن ۲۰ در اروپا می‌بینید مترجم انگلیسی رمان‌های زولا برای ترجمه رمان زمین زولا به ۸ ماه زندان محکوم می‌شود. در حالی که این رمان الان به نظر خیلی عادی می‌آید. یک زمانی شما حق چاپ آثار مارکی دوساد را نداشتید الان در هر کتابفروشی که بروید موجود است. یک موقع در انگلیس نویسنده‌ی کتاب *فاسق لیدی چترلی* را به صلابه کشیدند و مجبور شد برود در فرانسه آن را چاپ کند. الان اصلاً لیدی چترلی یک رمان معمولی اروتیک ملایم به حساب می‌آید اما آن موقع فکر می‌کردند این پورنو است. این مرزها را دائماً مبارزات مردم در جهان متمدن و نیمه‌متمدن پس زده و هر روز بیش‌تر پس می‌زند و خود را از قید سانسور دولتی خلاص می‌کند. چون اساساً حاکمیت خواهان سانسور است، نه مردم. مردم کل سانسور را نمی‌خواهند، چون قیم نمی‌خواهند.

حکیمی: مبحث سانسور در هر سه دوره‌ی فعالیت کانون نویسندگان در منشورهای آن همیشه زیرمجموعه‌ای از مبحث آزادی بیان بوده. یعنی مربوط می‌شود به آن بخش از آزادی بیان که به نوشتار مربوط می‌شود. اگر بپذیریم که در این منشورها مخالفت با سانسور تابعی از دفاع از آزادی بیان است، در این صورت دیگر سخنی از «سانسور حداقلی» نمی‌تواند در میان باشد، زیرا دفاع کانون از آزادی بیان بی‌حصر و استثناست. نمی‌شود گفت آزادی نوشتار، حداقلی است اما آزادی بیان به طور کلی حداکثری است. معنای آزادی بی‌حصر و استثنای بیان، مخالفت با تمام شکل‌های سانسور است. به سخن دیگر، از نظر کانون، کتاب نویسنده به این دلیل نباید سانسور شود که نویسنده جزئی از همان همگان است، که آزادی بیان بی‌حد و حصر است. به این معنا، بحث «سانسور حداقلی» با منشور کانون مغایرت دارد.

موسوی: منشور کانون در بند اول تکلیف را روشن کرده و یکی از مترقی‌ترین متن‌ها در مورد آزادی بیان است. اما در عرصه عملی که خانم نجم هم گفتند، ما خودمان هم در این کشور کتاب چاپ می‌کنیم. برای من هم پیش آمده که گفته‌اند این چند شعر را حذف کن. یک راهش این بوده که از خیر کتاب بگذرم و دیگری این که آن ۴ شعر را در بیابورم تا آن مجموعه دربیاید. این ناگزیری است. آرمان ما مطلقاً برچیده دن بساط سانسور است. سانسور حداقلی حرف



گمراه‌کننده‌ای است و میتواند دست نهاد سانسور را باز بگذارد و بگوید «حد» همان جایی است که من می‌گویم. اما از لحاظ حرفه‌ای، نویسندگانی که معیشت‌اش در گرو حق تالیفی است که از ناشر می‌گیرد فکر می‌کنم گاهی ناچار می‌شود جمله‌ای را بردارد یا از خیر یک داستان کوتاه در یک مجموعه داستان بگذرد و نباید این را موافقت با سانسور تلقی کرد. گرچه از نظر اخلاقی همین حد از پذیرش سانسور هم خوشایند نیست.

— محور دوم این بود: جایگاه آزادی بیان در کانون و سیر تحول تاریخی آن و حالا پرسش اول این است که نسبت کانون با جنبش‌های معترض اجتماعی چیست؟

موسوی: وقتی در اصل اول منشور گفته می‌شود که آزادی بیان بی هیچ حصر و استثنا حق همگان است و هیچ کسی را نمی‌شود از آن محروم کرد بنابراین طبیعتاً هر جایی که حق آزادی بیان از کسی و یا از گروهی گرفته شود کانون بر اساس منشور خودش باید از آن دفاع کند و این کار را می‌کند. در مورد جنبش‌های اجتماعی در همان منشور و در بند آخر گفته شده که هر گروه، شخصیت و نهادی که اهداف کانون مغایرت نداشته باشد کانون می‌تواند با آنها همکاری بکند، و این کلمه‌ی مغایرت مهم است. منظور متن چیزی فراتر از هم‌سویی است. آنچه به منشور کانون برمی‌گردد و در واقع آرمان اصلی کانون یعنی دفاع از آزادی اندیشه و بیان باشد، هر جا از هر گروهی، یا شخصیتی با هر گرایش سیاسی، صنفی، قومی، نژادی، جنسی و ... اگر این حق گرفته شود یا سرکوب شود و آزادی بیان‌شان مخدوش بشود، کانون برابر منشور خودش از حقوقشان دفاع می‌کند.

نجم‌عراقی: من فکر می‌کنم مساله فقط این نبود، البته صحبت‌های آقای موسوی کاملاً درست است، اما اگر منظور این باشد که کانون با جنبش‌های اجتماعی چه نسبتی پیدا می‌کند گمان می‌کنم در تاریخچه‌ی کانون نسبت‌های بیش‌تری هم بوده، مثلاً در دوره‌هایی با بعضی از این جنبش‌ها که اصول دموکراتیک داشتند و اهدافشان هم‌سو بوده، علاوه بر دفاع از آنها نشست‌هایی هم داشته و همکاری‌های بیش‌تری هم بوده، البته با حفظ استقلال و با توجه به این‌که این همکاری‌ها مغایرتی با منشور نداشته باشد. اما در شرایط کنونی چون نمی‌شود گفت جنبشی به صورت یک تشکل وجود دارد، کانون از طریق همان دفاع از حق آزادی بیان دارد با جنبش‌های مردمی همراهی می‌کند.

معصوم‌بیگی: ببینید، قضیه چند جنبه دارد و من سعی می‌کنم به این چند جنبه به اختصار اشاره بکنم. یکی جنبه‌ی نظری، این‌که در منشور ما و به خصوص اصل اولش و البته اصل‌های بعدی هم تأکیدی شده بر آزادی بیان برای همگان بی هیچ حصر و استثنا که طبعاً هر جنبش اجتماعی را در بر می‌گیرد. یعنی جنبش‌های اجتماعی‌ای که از دهه شصت میلادی در غرب ظهور کردند و در بین نیروهای مترقی در ایران آنها را به عنوان نیروهای دموکراتیک می‌شناختند و بعدها اسم جنبش‌های اجتماعی گرفتند، چراکه دامنه‌شان گسترده شد و تنوع و گونه‌گونی زیادی داشتند، به آنها جنبش دگرباشان اضافه شد، جنبش‌های فمینیستی به تفکیک از جنبش زنان و مساله‌ی زن به طور عام مطرح شد، جنبش زیست‌محیطی مطرح شد که تا پیش از دهه‌ی شصت به عنوان یک جنبش هیچ علائم حیاتی‌ای نداشت، جنبش جوانان از اواخر دهه پنجاه میلادی و به خصوص در دهه شصت که بر سر حقوق مدنی، جنبش سیاهان، جنبش دانشجویی و جنبش ضد جنگ ویتنام شکل گرفت و سراسری شد، هیپی‌ها وارد قضیه شدند، چیزی به اسم موسیقی راک به وجود آمد و در نهایت همه این‌ها باعث شد که دیگر نشود به آنها برچسب نیروهای دموکراتیک بزنیم. حالا دیگر در ایران هم خیلی از این جنبش‌ها شناخته می‌شوند و از شان پرهیز نمی‌شود. یک جنبه‌ی قضیه این است که هر قدر جنبش‌های اجتماعی قوی بشوند کانون نویسندگان ایران مجال و تنفس‌گاه گسترده‌تری خواهد داشت برای فعالیت. چرا؟ چون در کشورهای «دموکراتیک» سرمایه‌داری یا همان دموکراسی‌های صوری، دچار آن میزان از

گرفتاری‌هایی که ما هستیم مطلقاً نیستند. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که دو رژیم استبدادی و دیکتاتوری داشته که همه‌ی روزنه‌های حیاتی را بسته و می‌خواسته‌اند و می‌خواهند هرچه بیش‌تر ببندند. هر قدر جنبش‌های اجتماعی گسترده‌تر و متنوع‌تر و رو به گسترش باشند برای ما فرصتی فراهم می‌آید که بتوانیم بین آن درزها و شکاف‌هایی که معمولاً بر اثر جنبش‌های اجتماعی در بدنه‌ی قدرت حاکم پیش می‌آید، امر آزادی بیان را بیش‌تر پیش ببریم. زمان‌هایی که این جنبش‌ها ضعیفند یا رو به افول‌اند ما هم بیش‌تر تحت فشاریم. هر قدر این جنبش‌ها بیش‌تر سر بر بیاورند ما در آن شکاف‌ها بیشتر می‌توانیم فعالیت کنیم. بنابراین، دو وجه دفاع وجود دارد، یک دفاع ما از این جنبش‌ها و دو، دفاع ما مبتنی بر این‌که جنبش‌های دموکراتیک از جمله خود جنبش آزادی قلم و کانون نویسندگان ایران می‌توانند در شکاف‌هایی که در بدنه‌ی دیکتاتوری‌ها ایجاد می‌شود بیش‌تر فعالیت کنند و حتی فعالیتشان را گسترش بدهند.

حکیمی: به نظر می‌آید که این سوال طوری طرح شده که گویا کانون نویسندگان ایران خودش جنبشی اعتراضی نیست و حالا ما می‌خواهیم نسبت آن را با جنبش‌های اعتراضی تعیین کنیم. در حالی که کانون خودش بخشی از یک جنبش اجتماعی است یا، دقیق‌تر بگوییم، بخش پیشرو و پرچمدار یک جنبش اجتماعی است که مطالبه‌اش آزادی بیان است. ویژگی این جنبش هم این است که فصل مشترک تمام جنبش‌های اعتراضی دیگر است. شما هر جنبشی را در نظر بگیرید و هر خواستی که این جنبش داشته باشد، طرح آن خواست مستلزم این است که اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن جنبش پیش از هر چیز آزادی بیان داشته باشند. بنابراین، به طور عینی همه‌ی جنبش‌های اعتراضی مطالبه‌ای به نام آزادی بیان دارند که آستانه‌ی مطالبات دیگرشان است. به این معنا، کانون نویسندگان ایران می‌تواند نقش ملاطی را ایفا کند که این جنبش‌های اعتراضی را به هم می‌چسباند و آن‌ها را به یک جنبش اعتراضی سراسری برضد کل نظم حاکم بر جامعه تبدیل می‌کند. اگر به مراسم «شب‌های شعر و سخن‌رانی» در سال ۱۳۵۶ در انستیتوی گوته تهران دقت کنید، می‌بینید که درصد بسیار کمی از جمعیت حاضر در آن شب‌ها نویسنده بودند؛ بیش‌تر آن‌ها مردم معترضی بودند که آمده بودند تا از نویسندگان بشنوند چگونه می‌توانند سد سانسور را بشکنند و انبوه خواست‌های خود را فریاد کنند. علاوه بر این، آن‌ها در آن شب‌ها شعرهایی شنیدند که به آن‌ها روحیه‌ی انقلابی بخشید. آماري که بعدها داده شد از شرکت پانزده تا بیست هزار نفر از مردم در این مراسم خبر می‌داد، و بدیهی است که اعضای کانون در مقابل این جمعیت درصد بسیار اندکی بودند. الان هم همین طور است. به صفحات مجازی کانون نگاه کنید، ده‌ها هزار نفر آن‌ها را دنبال می‌کنند، و روشن است که نویسندگان بخش بسیار اندکی از این جمعیت را تشکیل می‌دهند. بدنه‌ی اجتماعی نیرومندی در جامعه وجود دارد که خواهان آزادی بیان، آن هم آزادی بی‌حصر و استثنای بیان برای همگان است. به این معنا، کانون فصل مشترک اجزای جداگانه (کارگرا، زنان، دانشجویان و...) یک جنبش اعتراضی سراسری علیه نظم موجود است. در نتیجه، لازمه‌ی جوش خوردن کانون به اجزای پراکنده‌ی این جنبش سراسری برون‌رفت اجزای تشکیل‌دهنده‌ی این جنبش از فضای تنگ فعالیت صرفاً صنفی و طرح خواست‌های سیاسی و در رأس آن‌ها آزادی بی‌حصر و استثنای بیان برای همگان است.

معصوم‌بیگی: من می‌خواهم یک نکته را به گفته‌های آقای حکیمی اضافه کنم، در سال ۵۶ خود شب‌های شعر سبب جنبش شد. برای انقلاب ایران دو سه منشا می‌شمارند، یک جنبه در قضیه‌ی خاک‌سفید و شمیران‌نو و حمله به شهرداری منطقه‌ی ۶ به مردم محروم و بی‌چیزی که در به‌اصطلاح خارج از محدوده خانه می‌ساختند، جنبه‌ی دیگر قضیه‌ی نامه‌ی رشیدی مطلق در روزنامه‌ی اطلاعات برضد روح‌اله خمینی که آن‌زمان در نجف در تبعید به سر می‌برد و یک شاخص که تا همین امروز هم گفته می‌شود این است که کانون نویسندگان ایران کلید این انقلاب را زد در شب‌های شعر و سخن‌رانی گوته‌ی تهران و سقوط رژیم شاه از آن‌جا شروع شد. یعنی کانون نویسندگان جنبش‌ساز هم



بوده، یادمان باشد درست بعد از آن شب‌ها به مدت کوتاهی پس از آن جمعیت بسیار گسترده‌ای در دانشگاه صنعتی آریامهر، شریف کنونی، جمع شدند برای شعرخوانی که رقم آن را ۱۵ هزار نفر هم تخمین زده‌اند. می‌خواهم بگویم ترس کنونی حکومت از کانون نویسندگان ایران که بسیار هوشمندانه این ترس را هدایت می‌کند به خاطر این است که دیده این کانون می‌تواند دردسرساز بشود، چندان که برای رژیم گذشته شده.

موسوی: بعضی‌ها به کانون خرده می‌گیرند که فلان مساله در مورد جنبش‌های کارگری یا زنان اتفاق افتاده و به کانون چه ربطی دارد که دخالت می‌کند. منشور می‌گوید کانون می‌تواند با اشخاص و نهادهایی که اهدافشان مغایر با اهداف کانون نباشد همکاری کند. نگفته هم‌سو باشد که مثلا ما فقط می‌توانیم با معلمان یا سینماگران همراهی و همکاری کنیم چون هم‌سوئی مشخصی با ما دارند، به همین دلیل کانون می‌تواند با هر جنبشی که مطالباتش با اهداف منشور مغایر نباشد، همکاری کند. من به همین دلیل به کلمه‌ی مغایرت در منشور اشاره کردم و می‌خواستم بر این تاکید بکنم.

معصوم‌بیگی: می‌خواستم به این جنبه‌ی پیشرو بودن و نوک حمله‌ی جنبش بودن کانون اشاره کنم. ببینید شما رجوع کنید به تاریخ شبه‌قاره، هند و پاکستان. درست عین آن‌چه در کانون می‌بینید در کانون وکلای هند و پاکستان می‌بینید. یادتان باشد آقای جواهر لعل‌نهری یک وکیل دعاوی است و کانون وکلای هندوستان پیشرو مبارزه‌ی ضد استعماری است و نفوذ و تاثیری دارد که هر وقت به تاریخ هند نگاه می‌کنی مشابهتش را با کانون نویسندگان در ایران می‌بینی. آن‌جا نویسنده‌ی برنده‌ی نوبل، تاگور، لزوما آدم تاثیرگذاری در مبارزات ضد استعماری نبوده و کانون وکلا بوده که اثر گذاشته است و همین الان هم در پاکستان وکلا جزو بانفوذترین و تاثیرگذارترین لایه‌های اجتماعی هستند. با این مثال‌ها می‌خواهم بگویم در کل خاورمیانه شما هرگز نهادی مانند کانون نویسندگان ایران پیدا نمی‌کنید، یعنی کانونی مستقل و ناوابسته به قدرت و همیشه حامی آزادی بیان آن‌هم بی هیچ قید و شرط و حصر و استثنایی برای همه، و این باید از نظر تاریخی بررسی بشود. تشکلی که در ایران به وجود آمده است و بیش از ۵۰ سال دوام آورده.

— یکی از دلایل اصلی برگزاری این میزگرد ۵۳ سالگی کانون است. نظرتان در مورد سیر نظری و عملی جایگاه آزادی بیان در تاریخ ۵۳ ساله‌ی کانون، از مرانامه‌ی دوره‌ی اول تا منشور دوره‌ی سوم چیست؟

حکیمی: در دوره‌ی اول، در اردیبهشت سال ۴۷ متنی تصویب شد تحت عنوان «درباره‌ی یک ضرورت» و منظور از ضرورت همان آزادی بیان بود. آن‌جا برای دفاع از آزادی بیان — که هنوز صفت «بی حصر و استثنا» را ندارد — دو سند مورد استناد قرار گرفته است؛ یکی قانون اساسی (که قانون اساسی رژیم سلطنتی بود) و دیگری اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر. کم‌تر از دو سال بعد یکی از اعضای کانون یعنی فریدون تنکابنی به دلیل انتشار کتاب «یادداشت‌های شهر شلوغ» بازداشت شد، و کانون در اعتراض به این بازداشت بیانیه‌ای منتشر کرد — البته با امضای افراد و نه با امضای کانون نویسندگان ایران — و از ایشان حمایت کرد. برخی از حمایت‌کنندگان برای چند ماه بازداشت و برخی دیگر احضار شدند و همین باعث شد که فعالیت کانون متوقف شود. البته مرگ جلال آل‌احمد هم به عنوان یکی از بنیان‌گذاران کانون در شهریور ۱۳۴۸ مزید بر علت شده و پیش‌تر کانون را تضعیف کرده بود. به این ترتیب، کانون تا سال ۱۳۵۵ هیچ فعالیتی نداشت. در این سال، در پی رشد مبارزه مردم با حکومت سلطنتی برای دستیابی به آزادی، اعضای کانون دوباره دور هم جمع می‌شوند و در نشستی در خانه‌ی یکی از اعضا هیئت دبیران موقت تشکیل می‌دهند تا برگزاری مجمع عمومی کانون را تدارک ببینند. این ماجرا تا اوایل سال ۱۳۵۷ ادامه پیدا می‌کند و سرانجام در فروردین این سال مجمع برگزار می‌شود. در سال بعد، در مجمعی دیگر متنی تصویب می‌شود به اسم «موضع کانون».



این متن تفاوت‌هایی با «درباره‌ی یک ضرورت» دارد، از جمله این‌که به دلیل هم‌زمانی با اوج‌گیری دو جنبش در دو منطقه‌ی کشور — یکی کردستان و دیگری ترکمن‌صحرا — تحت تاثیر خواست‌های «قومی» و «عقیدتی» نوشته شده است. این دو منطقه از یک سو سنی‌نشین بودند و از سوی دیگر از اقوام ایرانی بوده و هستند که خواست‌های خودمختارانه خاص خود را دارند. با دقت در متن «موضع کانون» متوجه می‌شوید که عبارت «بی هیچ حصر و استثنا» برای همین آزادی‌های قومی و مذهبی آورده شده و نه برای آزادی بیان، که در بند پایین‌تر آمده است. این نکته‌ی ظریفی است که نشان می‌دهد کانون در این مرحله هنوز خواهان آزادی بیان بی هیچ حصر و استثنا برای همگان نیست. پس در «موضع کانون» عبارت «بی هیچ حصر و استثنا» وجود دارد اما نه برای آزادی بیان. نکته‌ی دیگر این‌که در این متن به طبع استناد به قانون اساسی سلطنتی دیگر موضوعیت خود را از دست می‌دهد، اما تکیه بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و گفتمان حقوق بشری همچنان سر جایش هست. بعد می‌رسیم به منشور دوره‌ی سوم فعالیت کانون، که خواست آزادی بیان با عبارت «بی هیچ حصر و استثنا برای همگان» مشخص می‌شود و علاوه بر آن نشانی از گفتمان حقوق بشری در آن وجود ندارد، و به جای آن علاوه بر اشاره به «روح عمومی» متن‌های «درباره یک ضرورت» و «موضع کانون» به یک متن جدید به نام «متن ۱۳۴ نویسنده» استناد می‌شود. هم‌چنین در منشور دوره‌ی سوم آزادی اندیشه و آزادی بیان در کنار هم آمده است. البته «آزادی اندیشه» جای «آزادی عقیده» را نمی‌گیرد اما این دو بی‌ربط هم به یک‌دیگر نیستند. این سیرنظری آزادی بیان در تاریخ کانون به نظر من سیر به سمت ترقی‌خواهی است، به طرف پیشرو بودن و رادیکال بودن. ما در این‌جا شاهد همان سیری هستیم که آقای معصوم‌بیگی در مورد اروپا به آن اشاره کرد. او به درستی گفت که یک زمانی در اروپا از کتاب «فاسق لیدی چترلی» نوشته دی.اچ.لارنس یا آثار مارکی دو ساد چون متونی اروتیک و چه بسا پورنوگرافیک یاد می‌شد. در حالی که این آثار اکنون به متونی عادی و معمولی تبدیل شده‌اند. روشن است که بدین‌سان رویکرد انسان به آزادی بیان در طول تاریخ به سمت ترقی‌خواهی، رادیکالیسم و رشد و شکوفایی فضایل انسانی سیر کرده است.

— آقای حکیمی پیشنهاد می‌کنم بحث در مورد سیر نظری را با بقیه‌ی دوستان هم ادامه بدهیم و بعد به بررسی سیر عملی برسیم.

موسوی: کانون از سال ۴۷ تا حالا، در این ۵۳ سال از نظر اجتماعی در دوره‌های کاملا متفاوتی فعالیت کرده است. شرایطی که ما الان داریم با شرایط تاسیس کانون خیلی متفاوت است. در دوره‌های اول و دوم کانون هم‌زمانی جامعه و مبارزه در دست سازمان‌ها و احزاب سیاسی بود؛ به همین دلیل اغلب نویسندگان آن دوره هر کدام به یکی از گرایش‌ها و جریانات سیاسی وصل می‌شدند یا تعلق خاطر داشتند. این وضعیت طبیعتاً بر فعالیت‌های کانون تاثیر می‌گذاشت. نکته‌ی دیگر این‌که وقتی به بنیان‌گذاران کانون نگاه کنیم و یا به اعضای که در ارکان کانون حضور داشته‌اند، تقریباً به استثنای شاملو هیچ‌کدام نویسنده حرفه‌ای نبودند، ساعدی پزشک بود، یکی کارمند اداره، یکی کارمند بانک یا معلم و ... بنابراین اگرچه مساله‌ی کانون صنفی است اما در آن دوره، صنف نه به معنای تامین معاش بلکه بیش‌تر به‌عنوان برخورداری از حق آزادی اندیشه و بیان و نوشتن و انتشار مطرح بود. این اقتضائات در موضع‌گیری‌های کانون تا سال ۵۷ تاثیر داشت. در دوره‌ی کنونی و به‌ویژه از دهه‌ی هفتاد به بعد جمعیت نویسندگان به لحاظ عددی خیلی بالا می‌رود و دیگر حرفه‌ای‌ها و آن‌هایی که از راه قلم زندگی‌شان را می‌گذرانند محدود به شاملو و چند نفر دیگر نیست. یک نویسنده که به لحاظ معیشتی زندگی‌اش به نشر کتابش متصل نیست به راحتی می‌تواند در فضای مجازی کتاب‌هایش را به صورت رایگان در اختیار مردم بگذارد و کار خودش را انجام بدهد، اما اگر گروه وسیعی از نویسندگان و مترجمان وجود داشته باشند که از طریق نشر کتاب‌هایشان ناچارند زندگی بخور و نمیری را تامین بکنند، این‌ها رویکردشان به آزادی بیان متفاوت خواهد بود و طبیعتاً این در کانون هم تاثیر می‌گذارد. آن سیری که آقای حکیمی به درستی به آن



اشاره کردند و بر متن ۱۳۴ نویسنده تاکید کردند به نظر من بخشی‌اش ناشی از همین واقعیت بود که حالا دیگر نویسندگی لزوماً یک امر آرمانی نیست بلکه یک امر واقعی است و نویسنده و مترجم پای بر زمین معیشت خودش هم دارد. اتفاق مثبت دیگری هم که به نظر من افتاده و البته شاید در عرصه‌ی سیاست و اجتماع منفی باشد این است که هژمونی جریان‌ات سیاسی و احزاب سیاسی از روی سر کانون برداشته شده است. اگر در کانون در گذشته و پیش از متن ۱۳۴ نویسنده می‌توانستید افراد را در دو سه گروه طبقه‌بندی کنید حالا دیگر این‌طور نیست و این گروه‌بندی‌ها خیلی متفاوت‌تر است و هژمونی‌های بیرونی کم‌تر است. به عبارتی می‌شود گفت به همان ایده‌ای که روشنفکرانی مثل صادق هدایت دنبال می‌کردند، یعنی استقلال نهاد ادبیات از نهاد سیاست، نزدیک‌تر شده‌ایم. ادبیات در این دوره علاوه بر این - که ماهیتا کماکان سیاسی است اما استقلال نسبی ادبیات از سیاست به معنای حزبی در این دوره تقویت شده و این طبیعتاً در عملکرد کانون تاثیر دارد.

معصوم بیگی: سیری که آقای حکیمی گفتند درست بود و نشان می‌داد که در این ۵۳ سال این‌طور نبوده که کانون یک حرف ثابت بزند و دچار تطور نشود. به خصوص تطوری رو به سوی ترقی‌خواهی و رادیکال شدن بیش‌تر. اما من یکی دو افزوده بر آن دارم. در همان قضیه‌ی عقیده، به اعتقاد من اگر یک موقعی کانون به جایی رسید که فرصت برگزار کردن یک مجمع عمومی آزاد را داشت، پیشنهاد من این است و آن را در یکی از شماره‌های اندیشه‌ی آزاد هم نوشته‌ام که باید آزادی عقیده هم در بند اول منشورش بیاید، نه به معنای اندیشه، چون به نظر من اندیشه عقیده نیست. عقیده یک جور «داکسا» (doxa) است و فروسته، اما اندیشه خیلی جنبش و حرکت دارد و مطلقاً امری تغییرناپذیر نیست. در سال ۵۸ هم ماجرا این‌طور نبود که کانون از همه‌ی عقاید مذهبی دفاع کند، خوب یادام است که مثلاً رییس فرقه‌ی شیخیه را در یزد کشتند اما تا جایی که من به یاد دارم کانون نویسندگان واکنشی در قبال این ترور به خرج نداد. کانون کنونی است که می‌تواند نوع تحول یافته‌تر این تفکر را با گنجاندن آزادی اندیشه و بیان و عقیده و تصریح هرچه بیش‌تر در منشورش بیاورد. چون با این تصریح است که به معنای حقوقی می‌تواند بگوید بر اساس این بند از منشور است که هر می‌تواند از آزادی عقیده‌ی تمام مذاهب و فرق دفاع کند. اما در مورد صحبت‌های آقای موسوی من قبول دارم که کانون آن زمان زیر سایه‌ی سازمان‌ها و احزاب چپ بود، چه حالا این چپ، چه حزب توده‌ی ایران باشد، چه چپ نیروی سوم خلیل ملکی باشد و یا به تعبیر خود خلیل ملکی، که کل حزب توده و نیروی سوم را «جنبش توده‌ای» می‌دانست، زیر تأثیر آل‌احمد و به‌آذین باشد، چه تحت‌تأثیر چریک‌های فدایی خلق باشد، چه تحت‌تأثیر مجاهدین باشد. اما یک واقعیتی هم هست، و آن این‌که در آن دوره، به خاطر هژمونی نیروی چپ، روشنفکری ایران و به تبع آن کانون نویسندگان ایران به عنوان مرکز و کانون این روشنفکری جریان‌ساز بود. قضیه‌ی انستیتو گوته جریان‌ساز بودن کانون را نشان می‌دهد. اما متأسفانه هم‌زمان با کنار رفتن سایه‌های سازمان‌ها و احزاب - که به نظر من این کنار رفتن معتنم است چون کانون خودش را خیلی ذیل آن‌ها احساس می‌کرد و فکرمی‌کرد باید دل آن‌ها را به دست بیاورد - اتفاق ناجوری که افتاده این است که، به سبب سرکوب‌های گسترده و بی‌سابقه و برخی علت‌های دیگر، مثلاً ظهور راست فاشیستی و افول نیروهای چپ، روشنفکری آن جریان‌سازی و دوران‌سازی را دیگر ندارد. این هم باید به عنوان یک وجه ممیز کنونی در نظر گرفته بشود. در آن دوره به عنوان یک جریان عمل می‌کند و جریان‌ساز است اما در دوره‌ی کنونی این را نمی‌بینیم که جریان‌ساز باشد و متأسفانه آن قدر تکثر و آشفتگی در نیروها وجود دارد که شما هیچ‌وقت نمی‌توانی بگویی که روشنفکری ایران دارد جریان‌سازی می‌کند.

نجم عراقی: دوستان همه‌ی آن چیزهایی را که می‌خواستیم به آن‌ها اشاره کنیم گفتند و من هم اعتقاد دارم در اولین فرصتی که بشود مجمع عمومی را برگزار کرد باید حتماً پیشنهاد بشود که آن موضوع «عقیده» را به منشور اضافه کنیم. به نظر من کانون برجسته‌ترین نماینده‌ی آن جریان آزادی‌خواهی است که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به بعد شکل



گرفتند و برجسته‌ترین در خاورمیانه. در مورد جریان‌سازی با آقای معصوم‌بیگی موافقم که کانون و روشنفکری ایران در این قضیه لنگ می‌زند.

حکیمی: اگر اجازه بدهید می‌خواهم دو اصلی را که در «موضع کانون» آمده بخوانم تا اگر ابهامی در این مورد وجود دارد از میان برود. در این متن آمده که: کانون نویسندگان ایران با الهام از آرمان‌های دموکراتیک انقلاب ایران اصول زیر را به عنوان موضع خود اعلام می‌دارد: ۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه‌ی افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی، بدون هیچ حصر و استثنا (چنان که می‌بینیم این‌جا بحث بی‌هیچ حصر و استثنا آمده، چیزی که در «درباره‌ی یک ضرورت» نبود، منتها نه برای آزادی بیان). ۲- دفاع از آزادی بیان و نشر و اشاعه‌ی افکار و عقاید و آثار فکری با استفاده از کلیه‌ی وسایل کانون» (و این‌جا که صحبت از آزادی بیان است، نشانی از بی‌هیچ حصر و استثنا نیست). نکته‌ی دیگر این‌که در مورد دوره‌ی سوم نمی‌خواهم از گفته‌ی من این‌گونه استنباط شود که گویا منشور این دوره هیچ ایرادی ندارد. من گفتم در این منشور استناد به «اعلامیه‌ی حقوق بشر» وجود ندارد، اما مفهوم «حق» کماکان در بند اول منشور کانون هست. به این ترتیب، با آن‌که می‌توان گفت این منشور از محدوده‌ی گفتمان حقوق‌بشری بیرون آمده اما باز هم مفهوم «حق» را به رسمیت می‌شناسد و این به نظر من یک نقطه ضعف است، البته نقطه ضعیفی که جنبه تاریخی دارد، چرا که وقتی شما به مفهوم «حق» استناد می‌کنید در واقع نابرابری نهفته در پس مفهوم «حق برابر» را به رسمیت می‌شناسید. حق حاوی بی‌حقی است. وقتی شما می‌گویید من برای کارگر و سرمایه‌دار «حق برابر» آزادی بیان قائل هستم در واقع نابرابری واقعی این دو انسان را با پرده‌ای از برابری می‌پوشانید. روشن است که برابری حقوقی کارگر و سرمایه‌دار در استفاده از آزادی بیان صرفاً یک برابری صوری است و در واقعیت کارگر نمی‌تواند همان قدر از آزادی بیان استفاده کند که سرمایه‌دار می‌تواند این کار را بکند. این موضوعی است که بی‌تردید در آینده به محل بحث و جدل طرفداران آزادی بیان تبدیل خواهد شد.

— حالا برسیم به سیر عملی این جریان در کانون، با محوریت این‌که آیا در این مورد اختلاف نظری در بین اعضا وجود داشته و یا این‌که ما در مورد موضع آزادی بیان همیشه با یک موافقت جمعی روبه‌رو بوده‌ایم؟

حکیمی: همان سیری را که من در زمینه‌ی نظری به آن اشاره کردم در زمینه‌ی عملی هم می‌توان نشان داد. آن‌جا اشاره کردم که تنها اقدام عملی دوره‌ی اول اعتراض به بازداشت فریدون تنکابنی به خاطر انتشار کتاب «یادداشت‌های شهر شلوغ» بود، آن‌هم نه با امضای کانون. یعنی به علت حاکمیت فضای اختناق بر جامعه و بیم سرکوب، کانون هنوز پرهیز دارد از این‌که اسم خودش را به عنوان «کانون نویسندگان ایران» در فضای عمومی اعلام کند. این کجا و آن فضای شورانگیز دوران انقلاب ۱۳۵۷ کجا؟ بی‌تردید، علت این تفاوت وجود حال‌وهوای انقلابی در جامعه بود. «شب‌های شعر» پاییز ۱۳۵۶ را فضای سیاسی متلاطم سیاسی جامعه ممکن کرد، اما درعین حال گرایش رادیکال برخی از اعضا هم به این فضا دامن زد. چنین بود که سعید سلطان‌پور سخن‌رانی خود را این‌گونه آغاز کرد: «سلام، شکستگان سال‌های سیاه، تشنگان آزادی». این فضا در دوره‌ی اول فعالیت کانون مطلقاً وجود نداشت و طبیعی هم بود که وجود نداشته باشد. سپس در سال ۱۳۵۸ بازهم کانون می‌خواهد همان شب‌های شعر را برگزار کند، این بار به نام «شب‌های آزادی و فرهنگ» و به قصد دفاع از آزادی بیان جریان‌های سیاسی که زیر تیغ سرکوب قرار گرفته بودند. در واکنش به این اقدام، گرایشی درون خود کانون با آن مخالفت کرد و همسو با حاکمیت مانع برگزاری آن شد. این گرایش، که می‌دید کانون به سمت رویکرد رادیکال به آزادی بیان پیش می‌رود می‌کوشید ترمز این رادیکالیسم را به سود خود و حکومت مطلوب خود بکشد. چیزی شبیه این جریان بعداً در دوره‌ی سوم فعالیت کانون نیز اتفاق افتاد. این بار اصلاح‌طلبان و اعوان و انصار مطبوعاتی آنان بودند که هم‌دست و همراه با گرایشی درون کانون کوشیدند ترمز گرایش



رادیکال در کانون را بکشند و کانون را به یک تشکل دست‌آموز و رام و بی‌خطر برای حاکمیت تبدیل کنند. اما به‌رغم این تلاش و با وجود یکه‌تازی سرکوبگرانه‌ی باند سعید امامی در وزارت اطلاعات، کانون به سیر عملی خود به سوی رادیکالیسم ادامه داد و پس از انتشار «متن ۱۳۴ نویسنده» و سپس اتمام بحث‌های درونی درباره‌ی منشور، با اقدامی جسورانه کمیته‌ای برای تدارک برگزاری مجمع عمومی و انتخاب هیئت دبیران کانون تشکیل داد. پس از این اقدام بود که اعضای این کمیته به «دادگاه انقلاب» احضار و آشکارا تهدید به مرگ شدند و سرانجام این تهدید را در مورد دو تن از فعالان این کمیته - محمد مختاری و جعفر گوینده - عملی کردند. پس از این قتل‌ها تصوراتلان این بود که کانون ساکت می‌شود، حال آن‌که کانون نه‌تنها ساکت نشد، بلکه برعکس برای جان‌باختگان مراسم گرفت و پس از دو سه ماه مجمع عمومی خود را در اسفند ۱۳۷۷ برگزار کرد. البته گرایش همسو با اصلاح‌طلبان نیز بیکار ننشست و با اقدام بی‌سابقه‌ی شروع چندین بیانیه و اطلاعیه‌ی کانون با «به نام خداوند جان و خرد» و نیز صدور بیانیه در مخالفت با استیضاح وزیر اصلاح‌طلب وقت ارشاد کوشید سرنوشت کانون را به جناحی از حاکمیت گره بزند. پس از وقفه‌ای دو سه ساله که کانون توانست انتخابات برگزار کند و فعالیت خود را با هدایت هیئت دبیران پیش ببرد، کانون بازمهم گرفتار سرکوب شد و همین دور از سرکوب بود که بسیاری از چهره‌های سرشناس کانون را به کناره‌گیری عافیت‌طلبانه کشاند. با این همه، و به‌رغم آن‌که در این دوره تنی چند از اعضای کانون به زندان افتادند، کانون بر ادامه فعالیت خود پای فشرد. اکنون نیز با آن‌که سرکوب کانون تشدید شده و چند تن از فعالان آن در زندان به سر می‌برند و عده‌ای دیگر در انتظار اجرای حکم خود یا احضار به دادگاه به سر می‌برند، کانون راسخ‌تر و استوارتر از پیش مصمم است پرچم آزادی‌خواهی و نیز استقلال خود را هم‌چنان برافراشته نگه دارد. و سرانجام می‌ماند این نکته‌ی آخر که در کانون در مورد برداشت از آزادی بیان موافقت جمعی وجود داشته و دارد، مشروط به آن‌که این موافقت را نوعی طیف بدانیم که از منتهالیه چپ شروع می‌شود و به منتهالیه راست ختم می‌شود. کل این طیف را می‌توان «کانونی»، به معنای متعهد و وفادار به منشور و اساسنامه کانون نامید. اما واقعیت این است که اعضای کانون منحصر به این طیف نبوده‌اند و نیستند. علاوه بر این طیف، گرایشی نیز در کانون وجود داشته که، چنان‌که دوره‌های دوم و سوم فعالیت کانون نشان می‌دهند، بیرون از این طیف قرار داشته به طوری که کوشیده است آزادی‌خواهی و استقلال کانون را خدشه‌دار کند. این گرایش اگر در دوره‌ی دوم خود را به صورت مشروط کردن آزادی بیان به دفاع از جمهوری اسلامی نشان می‌داد، اکنون در دوره‌ی سوم خود را به صورت تلاش تخریب‌گرانه برای ایجاد «تعادل ظریف» بین کانون و جمهوری اسلامی نشان می‌دهد.

معصوم‌بیبگی: اگر سوال این باشد که برداشت همه‌ی اعضا به خصوص از بند اول منشور یکسان است، پاسخ من یک نه‌ی بزرگ است. مطلقاً چنین نیست که اعضای کانون برداشت یکسانی داشته باشند. اعضای کانون در همین جامعه زندگی می‌کنند. این جامعه مثل همه‌ی جوامع بشری کنونی جامعه‌ای است متناقض و به‌خصوص از هر جامعه‌ی دیگر حتی در اطراف خودمان متناقض‌تر. بنابراین یک عضو تمام این تناقض‌ها را در خودش دارد به اضافه‌ی گرایش‌های مشخصا سیاسی خودش و همه‌ی این‌ها را یک‌جا برمی‌دارد و به درون کانون می‌آورد. عضو در هنگام عضو شدن نمی‌آید بگوید که من برداشتم از این منشور چیست؛ برای این‌که عضو بشود و از مزایای عضو شدن بهره‌مند بشود کتره‌ای می‌گوید من همه را درست قبول دارم و یک مشت هم شعار می‌دهد، اما در واقع این‌طور نیست و او با عقاید سیاسی خودش به کانون آمده است و عقاید سیاسی هم مثل کوله‌پشتی نیستند که آن را شما پشت در کانون بگذارید و بیایی داخل کانون، نخیر، این‌طور نیست!

به دلیل عقب‌نشینی‌های جهانی و داخلی در مقابل سرکوب‌های گسترده‌ی نیروهای مترقی در دهه شصت که از دوره‌ی مغول تا کنون بی‌سابقه بوده، چون به هر حال هر دوره‌ای نیروهای مترقی خودش را دارد، آن جریان‌هایی که آمد در عرصه، آن جریان راست فاشیستی اصلاح‌طلبی بود از یک ساختار کاملاً فاشیستی و طبیعتاً آدم‌هایی را پرورش داد و این آدم‌ها



در فضای خاصی دم زدند و این‌ها آمدند به عرصه‌های مختلف. وقتی کسی می‌گوید ما باید به طرف سانسور حداقلی برویم، به اعتقاد من فقط مخالف منشور ما نیست، دشمن منشور ماست، به زبان خیلی ساده دشمن آزادی ماست. کسی که می‌گوید ما تندروری نکنیم تا حکومت تندروری نکند، کسی که می‌گوید زبانک‌های سیاسی در آن دوره‌ی کانون جلو آمدند، مثل یک توباب تمام‌عیار عمل می‌کند؛ که اخیراً هم یک عده‌شان پیدا شدند و می‌گویند در زندان‌های جمهوری اسلامی اگر سرکوب می‌کردند و شکنجه می‌کردند و به انفرادی می‌انداختند به خاطر تندروری زندانی‌ها بود. یعنی این‌ها که شکنجه‌گر را ول کنی و بچسبی به قربانی و شروع بکنی به زدن قربانی. کاری که این‌ها می‌کنند هم همین است. پس چنین نیست که برداشت‌ها یکسان باشد. نظر شخص خودم این است که همیشه در کانون از همان آغاز نه یک اکثریت بلکه یک اقلیت کوچک پیشگام وجود داشته. یکی از این سرکوب‌گران ماجرای قتل‌های پاییز ۱۳۷۷ در بازجویی‌اش گفته بود این‌ها ۵۰ نفرند اما اگر ۱۵ نفرشان را که هسته‌ی اصلی‌اند بکشیم قضیه خاتمه پیدا می‌کند. یک اقلیت پیشگامی است که دست از جان و مال و زندگی و آسایش و هر چه که دارد می‌شورد برای اینکه بتواند یک امر اجتماعی مترقی را پیش ببرد. این اقلیت است که ضامن می‌شود. چرا آن اکثریت می‌ماند؟ واقعیت قضیه این است که آن‌ها هم کامل نمی‌توانند بروند به طرف نیروهای سرکوب یا به طرف نیروهای حکومتی، چون نباید فراموش کنیم که آن‌ها هم راضی نیستند اما رضایت می‌دهند که در جاهایی سر خم بکنند، چون گمان نمی‌کنم هیچ نویسنده و شاعر و مترجمی ذره‌ای راضی به این باشد که کارش سانسور بشود. آن‌ها هم خواست‌هایی دارند و خواسته‌هایشان با خواسته‌های آن اقلیت پیشگام مماس می‌شود و در حد آن مماس شدن به هم نزدیک می‌شوند. در کانون از آغاز تا کنون همیشه این اقلیت وجود داشته و از این پس هم همین خواهد بود، از این پس هم کانون در هر شرایطی که باشد آن اقلیت پیشرو است که نوک این پیکان قرار می‌گیرد برای این‌که امر کانون و امر منشور کانون را پیش ببرد.

موسوی: طبیعتاً نمی‌شود انتظار داشت که در تشکلی مثل کانون همه‌ی افراد تلقی واحدی داشته باشند. بله، همه‌ی ما زیر منشور را امضا و اعلام کرده‌ایم به آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان باور داریم؛ یکی از شرایط عضویت همین است اما وقتی که با بعضی از اعضا صحبت می‌کنیم می‌بینیم که تلقی‌های متفاوتی دارند؛ یا حصر و استثناهای اخلاقی ایجاد می‌کنند، یا حصر و استثناهای سیاسی ایجاد می‌کنند یا حصر و استثناهای ایدئولوژیک و غیره. در همه جای دنیا هم این هست. اما من امیدوارم همه‌ی کسانی که منشور را امضا می‌کنند به‌واقع بدانند که چه چیزی را امضا می‌کنند. در گفت‌وگوهایی که در کمیسیون عضویت صورت می‌گیرد، یکی از محورهای همین بحث است. اما در نهایت ملاک این است که مادام که کسی روح کلی منشور و اساسنامه را نقص نکرده و زیر پا نگذاشته بر او ایرادی وارد نیست و او کماکان عضو کانون است. اما در حوزه‌ی عملی بخشی از مسائلی که دوستان مطرح کردند بر-می‌گردد به زمینه‌های سیاسی. ما همه در جامعه زندگی می‌کنیم و تحولات سیاسی روی ما تاثیر دارد، همانطور که ما هم روی تحولات اجتماعی و سیاسی سعی می‌کنیم تاثیر بگذاریم. مثلاً فضای دهه چهل و یا دوران انقلاب در اندیشه و آرای کسانی تاثیر داشت و همینطور دهه‌ی هفتاد و آن چیزی که به عنوان جنبش اصلاحات مطرح شد. سال ۷۶ بود که خاتمی رای آورد و از همان مقطع یک تفاوت‌هایی در عرصه‌ی اجتماعی و فرهنگی ایجاد شده بود. یک گشایش‌های نسبی ایجاد شده بود و این‌ها طبیعتاً در موضع‌گیری افراد تاثیر داشت، اما این چیزی که آقای حکیمی و همینطور آقای معصوم‌بیگی به یک بیان دیگر گفتند من یک مقداری با آن زاویه دارم، به ویژه آن بخشی که آقای حکیمی اشاره کردند. کسانی که در اواخر دهه‌ی هفتاد و اوایل دهه‌ی هشتاد موضعی متفاوت از موضع رادیکال مورد نظر آقای حکیمی داشتند این طور نبود که آن‌ها می‌خواستند کانون را به حکومت وصل کنند. نظر برخی از اعضا در آن مقطع این بود که شرایط کمی تغییر کرده و کانون می‌تواند از چنین فضایی استفاده کند. حالا غلط یا درست، این یک تحلیل سیاسی بود. آقای معصوم‌بیگی گفتند که افراد ذهنیت سیاسی‌شان را مثل یک کوله‌پشتی پشت در کانون نمی‌گذارند؛ اما ما به واقع انتظار داریم که این اتفاق بیفتد. در واقع افراد بتوانند دیدگاه‌های سیاسی خودشان را در تصمیم‌گیری‌های

کانون دخالت ندهند و همه چیز حول منشور و اساسنامه کانون اتفاق بیفتد. در نظر بگیرید همین گرایشی که به گفته- ی آقای حکیمی می‌خواستند گرایش رادیکال را از دور خارج کنند در انتخابات‌های ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ در مجامع عمومی- ای که حدود ۱۴۰ یا ۱۵۰ نفر حضور داشتند همواره بیش‌ترین رای را می‌آوردند و آرای آن‌ها تبلور نظر و خواست اکثریت اعضا در آن شرایط بود. این طور نیست که بگوییم توطئه یا گرایشی در کار بوده که مثلا با مهاجرانی بند و بست‌ی داشته باشند؛ نه، آن‌ها فکر می‌کردند با آن رویکرد می‌توانند به تأثیرگذاری اجتماعی کانون اضافه کنند، حالا درست یا غلط می‌شود در موردش بحث کرد. در دوره‌ی کنونی هم وضعیت سیاسی و اجتماعی قطعا در موضع‌گیری کانون تأثیر دارد. ما در دهه‌ی ۸۰ با شدیدترین سرکوب سر و کار داشتیم. در دهه ۸۰ رسماً یک لیست سیاه در ارشاد وجود داشت که قلع و قمع می‌کرد و سانسور در بدترین شکل خودش اعمال می‌شد. معنی حرف من این نیست که الان دارد در شکل خوبی اعمال می‌شود. الان هم در بدترین شکل است، یعنی هر شکلی از سانسور بدترین شکل است. اما این مقدار فشار روی موضع‌گیری اعضا تأثیر می‌گذارد. کسی که سانسور را جدی نمی‌گیرد و فاقد موضع‌گیری و اندیشه‌ی سیاسی است وقتی کتاب خودش سانسور می‌شود و در عمل به عنوان یک نویسنده گرفتار سد وحشتناک سانسور می‌شود، آه و ناله‌اش بلند می‌شود و با منشور کانون اشتراک نظر پیدا می‌کند؛ اگر چه حاضر نیست بهایش را بپردازد. تأکید من این است که این حسن کانون است، یعنی اگر آن اقلیت رادیکال بخواهد هوشمندانه رفتار کند می- بایست این نیروها را گردآوری کند. در یک تشکل دموکراتیک مهم این است که شما چه میزان از دوستان بالقوه را بتوانید به دوستان بالفعل خودتان تبدیل کنید نه این‌که آن‌ها را برانید. در نتیجه من با این جور خط‌کشی کردن بین دو جریان رادیکال و محافظه‌کار موافق نیستم. میانگین کانون به نظر من همان چیزی است که در منشور و متن ۱۳۴ نویسنده آمده. پشت این‌ها یک تفکر است و این تفکر تفکری دموکراتیک است. مثلا در مورد اشاره آقای حکیمی به دفاع از آزادی بیان سرمایه‌دار و طبقه‌ی زحمت‌کش، به نظرم کانون تا به حال به درستی همین کار را کرده است و این در کانون جا افتاده؛ مثلا وقتی از حق انتشار مجله‌ی قوچانی دفاع می‌کند، یعنی از حق آزادی بیان برای همگان دفاع می‌کند. یعنی هم‌زمان، از آزادی انتشار ارگان و نشریات تشکل‌های کارگری و احزاب بورژوازی دفاع می‌کند. این رویکرد به امر آزادی بیان، نه یک گام بلکه گام‌ها به جلوست. زیرا روح دموکراتیک این رویکرد بسیار فراتر از ایده‌های احزاب سیاسی است. حالا ممکن است من به عنوان یک چپ‌گرا یا یک مارکسیست این طور تحلیل کنم که آزادی امری مطلق و انتزاعی نیست. مثلا بچه‌ی یک کارگر به هیچ وجه امکان ندارد که بتواند برود در آکسفورد درس بخواند اما بچه‌ای با هوش متوسط از طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌تواند تمام پله‌های ترقی را طی کند. بنا براین هر یک از این دو، درک متفاوتی از آزادی دارند و آن «همگان» این‌جا دیگر معنا پیدا نمی‌کند. اگر این نوع تفکر را مبنا قرار دهیم باید منشور کانون را عوض کنیم. زیرا منشور کانون با چنین دیدگاهی نوشته نشده است. بنا براین ما متعهد به این هستیم که منشور کانون را اجرا کنیم. منشور کانون فعلا این را می‌گوید، صرف نظر از این‌که ما بیرون از کانون چه دیدگاهی داریم. اما ما می‌توانیم در درون کانون این بحث‌ها را پیش ببریم و اگر اکثریت اعضای کانون در مجمع عمومی به تصویب رساندند که آنچه که به عنوان آزادی در منشور کانون آمده یک آزادی لیبرالی است و ما باید آن را به یک آزادی رادیکال‌تر تبدیل بکنیم، آن‌وقت این تغییر می‌تواند اتفاق بیفتد که البته من بعید می‌دانم چنین اتفاقی رخ بدهد. به نظر من همین منشور کانون بیش‌تر و عملی‌تر پاسخگوی نیاز جامعه‌ی ما و نیاز اهل قلم است.

نجم عراقی: من مشخصا به چند نمود عملی این اختلاف نظرها اشاره می‌کنم. یکی موضوع ثبت کانون است که از قدیم همین وجود داشته در همین دوره‌ی سوم هم باز مطرح شد. اما منشور و اساسنامه‌ی کانون را نه آن حکومت می- پذیرفت و نه این حکومت و در هیچ‌کدام از دولت‌های بعد از انقلاب هم نمی‌خواستند با چارچوب کانون کنار بیایند و می‌خواستند چارچوب خودشان را داشته باشند. و یک نمود دیگر این است که در اوایل دوره‌ی سوم تعدادی از بیانیه- های کانون با عبارت‌هایی مثل «به نام خداوند جان و خرد» شروع می‌شوند که این خودش نمود نوعی مصلحت‌اندیشی



در یک دوره است و این نقض غرض است. این نشان می‌دهد که یا درک درستی از منشور وجود نداشته و یا وجود داشته و با مصلحت‌اندیشی نقض غرض اتفاق افتاده است. من فکر می‌کنم همه‌ی چیزهایی که دوستان گفتند، وجود دارد و همچنان ادامه دارد و احتمالا ادامه خواهد داشت و معتقدم موضع کانون برابری اعضا کانون است. و به خاطر همین است که سیستم تمام کوشش‌اش را می‌کند تا آدم‌هایی را وارد کانون کند که کانون را به جانب خودش متمایل کنند.

معصوم بیگی: گفتم نمی‌شود عقاید سیاسی را مثل کوله پشتی پشت در کانون گذاشت و داخل آمد، اما این را هم باید اضافه کنم که بله، حالا که طرف با عقاید سیاسی‌اش می‌آید شما یک فصل الخطاب و شاقول داری، یک مناط اعتبار داری و آن هم منشور و اساسنامه است. هر جا که به مشکل برخوردی باید به منشور و اساسنامه رجوع و استناد بکنی. یعنی اگر عضوی بیاید و بگوید چرا ما در انتخابات شرکت نمی‌کنیم، که اتفاقا گفته‌اند، کار ما رجوع به اساسنامه و منشور است.

حکیمی: استنباط آقای موسوی از بحث من در مورد حق برابر همگان در استفاده از آزادی بیان و نابرابری واقعی نهفته در پس این برابری حقوقی استنباطی است که از گفته‌ی من در نمی‌آید. حرف من این نبود و نیست که چرا منشور از کارگر دفاع نمی‌کند و از سرمایه‌دار دفاع می‌کند، یا چرا کانون همان قدر که از سرمایه‌دار دفاع می‌کند از کارگردفاع نمی‌کند. این استنباط اصلا از بحث من در نمی‌آید. اگر این باشد که به این ترتیب من کل منشور کانون را زیرسوال برده‌ام. من آزادی بیان در منشور را آزادی بیان برای همگان می‌دانم، مستقل از اینکه سرمایه‌دار باشند یا کارگر. اشاره من به مساله‌ی عمیق‌تری بود. گفتم به رغم این که منشور ما نسبت به منشورهای پیش از خودش مترقی‌تر است ولی کماکان مفهومی را در دل خود دارد که مختص پیشاتاریخ انسان است، دورانی که در آن نگاه حاکم بر دنیای پیرامون نگاه از منظر حقوق، سیاست، مذهب و نظایر این ایدئولوژی‌هاست. منظور من این بود که رهایی بشر از قید این ایدئولوژی‌ها مستلزم ورود او به عصر جدیدی است که در آن مفهوم آزادی‌های سیاسی از جمله آزادی بیان جای خود را به رهایی از قید مناسبات اقتصادی و اجتماعی می‌دهد و مفهوم حق دیگر کاربردی ندارد و به موزه‌ی پیشاتاریخ انسان سپرده می‌شود. در یک کلام، آن‌چه من گفتم این است که منشور ما مهر و نشان جامعه‌ای را بر خود دارد که ما اکنون داریم در آن زندگی می‌کنیم و اسمش جامعه‌ی طبقاتی است. چنان‌چه این جامعه جای خود را به جامعه‌ای بی-طبقه بدهد، کل تقابل بین برابری حقوقی و نابرابری واقعی نهفته در پس آن نیز از میان بر می‌خیزد. بدیهی است که تا آن زمان ما باید از حق برابر همگان، اعم از کارگر و سرمایه‌دار، برای استفاده از آزادی بیان دفاع کنیم.

— ساز و کار دموکراتیک در کانون:

موضوع‌گیری کانون نسبت به مسائل جاری جامعه تا چه حد ممکن است یا می‌تواند متاثر از گرایش سیاسی اعضا هیئت دبیران وقت باشد؟ چه ساز و کار دموکراتیکی در کانون وجود دارد که این اتفاق نیفتد؟

نجم‌عراقی: مساله همان قضیه‌ی فصل الخطاب بودن منشور و اساسنامه است. من در دوره‌ای که در هیئت دبیران بودم، شاهد بودم که هیچ دو عضوی گرایش سیاسی یکسانی نداشتند. و گاهی حتی سر یک کلمه در یک بیانیه کلی بحث اتفاق می‌افتاد. یکی از چیزهایی که به این ساختار دموکراتیک کمک می‌کند این است که بیانیه‌ها و کارهای هیئت دبیران به صورت رای‌گیری نیست و عموماً به صورت اقلیتی به نتیجه می‌رسد تا همه مجاب بشوند. اما به هر حال پیش آمده که بیانیه‌هایی در شرایط سیاسی و اجتماعی ویژه‌ای منتشر شده‌اند و در معنای سوال شما، متاثر بوده‌اند. اما در نهایت باز استناد به اساسنامه و روح منشور خیلی اوقات جلوی ورود گرایش‌های سیاسی به محصول کار کانون را گرفته



و من خودم به‌عینه شاهد این موضوع بوده‌ام. اما خارج از بحث هیئت دبیران طبق اساسنامه تنها جایی که اعضا کانون می‌توانند منتخبان خودشان و فعالیت کانون را نقد بکنند مجمع عمومی است و البته بر اساس یک سنت امکان این هم همیشه وجود داشته که نقد خودشان را به صورت نامه برای هیئت دبیران بفرستند و این سابقه هم وجود داشته. ما یک امکان دیگر هم داریم که به این موضوع کمک می‌کند و آن جمع مشورتی است. وجود جمع مشورتی در کنار کانون با وجود این‌که در اساسنامه نیست، یکی دیگر از راه‌کارهایی است که به این ساختار دموکراتیک کمک می‌کند و خیلی وقت‌ها هم در همین جلسات هیئت دبیران نقد می‌شود و کلی بحث و جدل پیش می‌آید. جمع مشورتی یکی از نقاط قوت کانون و هیئت دبیران است و حفظ آن کار خوبی بوده است.

موسوی: واقعیت این است که گرایش‌های سیاسی اعضای هیئت دبیران در موضع‌گیری‌های کانون تاثیر دارد. سازوکاری که برای پیشگیری از این وضعیت پیش‌بینی شده، پایبندی به منشور و اساسنامه است. همه‌ی ما وقتی که عضو کانون شدیم پای منشور را امضا کرده‌ایم. پس قاعدتا باید به این نتیجه برسیم که چون همه‌ی ما اعلام وفاداری به منشور کرده‌ایم و منشور و اساسنامه همه چیز را روشن کرده است، بنابراین مشکلی پیش نمی‌آید و همه چیز به خیر و خوشی پیش می‌رود و اختلاف نظرها با توجه به منشور خودبه‌خود رنگ می‌بازد و ما به اتفاق نظر می‌رسیم. اما واقعیت این است که نه، این اتفاق نمی‌افتد. آن‌چه در منشور و اساسنامه آمده وجه حقوقی ماجراست، یعنی چه اختیاراتی به هیئت دبیران داده شده است، منشور چه حد و مرزی مشخص کرده و چه و چه. اما از آن‌طرف باید وارد یک بحث اخلاقی بشویم، این‌که آیا به‌واقع اعلام پذیرش ما واقعا پذیرش هست یا نه. اگر این اتفاق نمی‌افتد و اگر یک گرایش سیاسی خودش را به‌زور در هیئت دبیران غالب می‌کند عمده‌ترین علتش این است که ما عمیقا به وجه دموکراتیک کانون پایبند نیستیم. به نظر من شرط تحقق وجه دموکراتیک در ساختار کانون و تحققش در هیئت دبیران این است که ما چه میزان آمادگی و توانایی درک حضور دیگری را داریم. آیا واقعا دیگری را درک می‌کنیم؟ آیا واقعا اهل رواداری و مدارا هستیم؟ اگر این درک در هیئت دبیران غالب یا به آن نزدیک باشد، مواضع کانون همان چیزی خواهد بود که در چارچوب منشور و اساسنامه می‌گنجد. اما متأسفانه مدارا و درک و تحمل دیگری در بین ما کم است. خانم نجم به‌درستی اشاره کردند که یکی از چیزهایی که می‌تواند روح دموکراتیک را تا حدودی در کانون تقویت کند جمع‌های مشورتی ماهانه است. اما دوستان! جمع‌های مشورتی ما خیلی وقت‌ها دموکراتیک اداره نمی‌شود. من، آقای حکیمی و آقای معصوم‌بیگی هر سه چیزی حدود بیست و چند سال است که در کانون هستیم. البته آقای معصوم‌بیگی و آقای حکیمی از نظر دانش سیاسی و تجربه‌ی سیاسی سابقه‌ی بیش‌تری هم دارند. با وجود این، ما نباید برای خودمان نقش معلم را قائل باشیم، یعنی فکر کنیم مابقی اعضا کانون کسانی هستند که ما باید به آن‌ها درس بدهیم و یاد بدهیم، نه به نظرم ما باید با آن‌ها گفتگو کنیم و این‌طور خیلی از مسائل و مشکلات حل می‌شود. برای رعایت این موارد، مراجعه به اساسنامه به‌تنهایی جواب نمی‌دهد. بلکه باید دیدگاه اخلاقی را به دیدگاه اساسنامه‌ای اضافه کنیم. در بحث اخلاق مجازات در نظر گرفته نشده است. شما امر اخلاقی را می‌توانید رعایت نکنید یا نکنی. اما امر اساسنامه‌ای اگر زیر پا گذاشته شود در مجمع می‌توانند یقه‌ی آن عضو را بگیرند و بگویند تو این بخش را زیر پا گذاشته‌ای؛ و فلان مجازات را برای او در نظر بگیرند. در بحث اخلاق و رعایت موازین اخلاقی، کار ما تنها با گفتگو پیش خواهد رفت. شرط اصلی گفت‌وگو هم همان چیزی است که زنده‌یاد مختاری مطرح کرد، درک حضور دیگری، رواداری و مدارا برای این‌که حقیقت‌ها را با هم به اشراک بگذاریم.

معصوم‌بیگی: من در بخش سابق گفتم که آدم‌ها با عقاید سیاسی‌شان به هیئت دبیران می‌آیند و نمی‌گویند که با عقاید سیاسی نیامده‌اند، بنابراین من می‌توانم تصور کنم که هیئت دبیرانی باشد آن‌قدر یکدست باشد که یک حرف واحد را هر ده نفر بزنند. اما مطلوب خود من این است که ده نفر اعضای هیئت دبیران با متنوع‌ترین و مختلف‌ترین



عقاید سیاسی بیابند اما پابندی و تعهدشان به منشور را کنار نگذارند و در تعاطی فکری‌ای که پیدا می‌کنند برسند به آن بیانیه یا بیان تفکری که بعداً در جامعه خودش را مطرح می‌کند. اگر چنین هیئت دبیرانی داشته باشیم و طوری باشد که نیروهای هم‌سنگ در هیئت دبیران وجود داشته باشند، یعنی نیروهای مخالفی که یک‌دیگر را متعادل کنند و از غلبه نیرویی بر نیروی دیگر جلوگیری کنند و دست‌کم دو سوم هیئت دبیران از نظر فکری فعال باشد، آن وقت بسیاری از امور درست می‌شود. بدترین هیئت دبیران به اعتقاد من زمانی است که فرض یک سوم فعال باشند و بقیه نافع‌ال یا منفعل باشند یا ببینند باد از کدام سو می‌وزد و بروند به سمت آن جناح و آن حرف. اما اگر مختلف‌ترین افکار سیاسی در عین حال در یک چیز مشترک باشند که آن هم منشور و اساسنامه است، آن وقت اتفاقی می‌افتد که به اعتقاد من در سال ۸۸ افتاد. ما در سال ۸۸ با یکی از بزرگترین جنبش‌های اجتماعی و سیاسی تاریخ این مملکت مواجه شدیم؛ یعنی آدم‌ها آمدند در خیابان، بیان مافی‌الضمیر فردی و اجتماعی کردند، حرف‌هایشان را زدند، به شدت سرکوب شدند، رفتند و آمدند، کشته دادند، به زندان افتادند، کهریزک درست شد، اوین پر از زندانی شد و در همین حال هیئت دبیران کانون هم داشت کار خودش را می‌کرد و اعضایش از نظر سیاسی چنان اختلافی داشتند که حاضر نبودند تا سر کوچه با هم بروند اما در یک چیز اشتراک داشتند و آن این‌که ما کانون نویسندگان ایرانیم و متکی هستیم به منشور و اساسنامه‌ای که وظیفه و حقوق ما را معین کرده است بنابراین کاری که ما می‌کنیم این است، ما از حقوق مردم دفاع می‌کنیم و به دعوای جناح‌های سیاسی مطلقاً کاری نداریم. بیانیه‌های آن سال را نگاه کنید، همه از حقوق مردم دفاع می‌کنند و هیچ جناحی را برتر از جناحی دیگر حاکمیت نمی‌شمارند و ذره‌ای، حتی به قدر سر سوزنی، از یک جناح هواداری نمی‌کنند. و مثال دیگر این‌که در همین هیئت دبیران کنونی متنی نوشته می‌شود و نویسنده‌اش در جلسه حاضر است، ماها ایرادهایمان را می‌گوییم، نویسنده یادداشت می‌کند و مأمور می‌شود که ببرد به قول ناشرها در متن اعمال کند. دو یا سه نفر تعیین می‌شوند که آخر سر بر چگونگی تصحیحات نظارت نهایی را بکنند و متن منتشر می‌شود. این به اعتقاد من دموکراتیک‌ترین نحوه‌ی ممکن برای اعلان نظر هیئت دبیران است. از نظر شخص من بلااستثنا در کار جمعی هر قدر جمعیت و شمار افراد بیشتر باشد، یعنی اگر به جای ده نفر هیئت دبیران، ما بیست نفر داشته باشیم، به اعتقاد من مکانیزم‌های دموکراتیک بیشتر گسترش پیدا می‌کند. دموکراسی یعنی این‌که همه حق داشته باشند و تک‌تک در سرنوشت خودشان دخالت کنند. من دموکراسی‌هایی را که به قول چامسکی «دیکتاتوری‌های ۴ ساله» هستند دموکراسی نمی‌دانم، من دموکراسی نمایندگی را دموکراسی نمی‌دانم. دموکراسی یعنی این‌که تو در سرنوشت خودت دخالت کنی. به اعتقاد من اگر تک‌تک اعضا همین کار را بکنند، فرض در همین هیئت دبیران کنونی تک‌تک اعضای جوان آن‌قدر خودباوری و به قول کانت آن‌قدر خودفرمانی و خوداتکایی داشته باشند و دگرفرمانی نداشته باشند، به نظر من این مکانیزم دموکراتیک در هیئت دبیران به بیش‌ترین درجه وجود خواهد داشت. چیزی که خانم نجم‌عراقی هم به درستی اشاره کرد و بسیار درست است این است که شما بیانیه را منتشر می‌کنی و می‌بینی که اکثر اعضا بیانیه‌های کانون را نخوانده‌اند. اگر آن‌ها هم فعال بشوند و بخواهند در سرنوشت خودشان شرکت بکنند، که یعنی دموکراسی واقعی، در آن صورت جمع مشورتی ظرف دموکراتیک کنترل‌کننده‌ی هیئت دبیران است برای این‌که نه چپ بزند و نه راست بزند بلکه پیرو منشور و اساسنامه‌اش باشد، چون در منشور و اساسنامه ما نه چپیم و نه راستیم، آن چیزی هستیم که در منشور و اساسنامه هست. بنابراین بهترین مکانیزم از نظر من جمعی کار کردن است. هر جا که جمع نباشد، هر جا که توطئه‌گری باشد، هر جا که آقابالاسری و من پدرسالارم در قضیه باشد اوضاع وخیم می‌شود. آیا امکان دارد در همین هیئت دبیران کنونی چنین اتفاقی بیفتد و کسی آقا بالاسر باشد؟ نه، ۹ نفر آدم حاضرند و اظهار نظر می‌کنند. دموکراسی یعنی شرکت هر چه وسیع‌تر آدم‌ها. به نظر من کار جمعی، کار جمعی، کار جمعی، مکانیزم دموکراتیک را گسترش می‌دهد.



حکیمی: اول توجه آقای موسوی را به این نکته جلب می‌کنم که سوال مطرح شده در چارچوب سازوکار تشکیلاتی است و نه بحث فرهنگی، که آقای موسوی آن را «اخلاقی» می‌نامد. تلاش برای اعتلای فرهنگ، سازوکاری است که نه در کوتاه‌مدت، بلکه در درازمدت جواب می‌دهد. «درک حضور دیگری» که آقای موسوی از زنده‌یاد مختاری نقل می‌کند و بحث بسیار درستی هم هست بحثی فرهنگی است و به بحث ما در این جا مربوط نمی‌شود. ما داریم از سازوکار تشکیلاتی صحبت می‌کنیم. تا آن جا که به نص اساسنامه مربوط می‌شود، جواب من به سوال فوق این است که سازوکار اساسنامه‌ی کنونی کانون برای دموکراسی، سازوکاری ضعیف و کم‌بینه است. اساسنامه‌ی ما اساسنامه‌ی شرکتی است، یعنی همان‌طور که شرکت‌ها هر سال سهامدارانشان را دعوت می‌کنند تا اعضای هیئت مدیره را انتخاب کنند ما هم در کانون همین کار را می‌کنیم، یعنی اعضاء را دعوت می‌کنیم که هیئت دبیران را انتخاب کنند. این همان سازوکار انتخابات چهارساله‌ی ریاست جمهوری در دموکراسی‌های لیبرالی است. یعنی مردم می‌آیند و برای چهار سال یک نفر را به عنوان رئیس جمهوری انتخاب می‌کنند و می‌روند تا چهار سال دیگر. در اساسنامه‌ی کانون نیز سازوکاری به‌راستی دموکراتیک وجود ندارد که به اعضا این اختیار را بدهد که در صورت تخطی هیئت دبیران از مسولیت‌هایش آن را عزل کند. البته سازوکارهایی پیش‌بینی شده؛ از جمله این که یک پنجم اعضاء می‌توانند مجمع عمومی به‌طور فوق‌العاده را برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل مشخص درخواست کنند، یا یک سوم اعضاء می‌توانند همین مجمع را برای عزل دبیر درخواست کنند. اما روشن نکرده که اگر هیئت دبیران با برگزاری این مجمع موافق نباشد اعضاء چه گونه می‌توانند خواست خود را عملی کنند. بنابراین تا آن جا که به روح کلی اساسنامه مربوط می‌شود امید چندانی به سازوکار واقعاً دموکراتیک نمی‌توان داشت. به همین دلیل است که اکنون دموکراسی در کانون بیش‌تر از طریق سازوکارهای غیررسمی مثل جمع مشورتی ماهانه یا بحث‌های اقناعی و بدون رای‌گیری در هیئت دبیران به اجرا در می‌آید. این سازوکارها شأن اساسنامه‌ای ندارند اما به‌درستی تبدیل به سنت‌هایی دموکراتیک شده‌اند. اشکال آن‌ها این است که تضمین اساسنامه‌ای ندارند و الزامی نیستند. این‌ها باید به سازوکارهای اساسنامه‌ای تبدیل شوند. سنت دموکراتیک پسندیده‌ای است که هیئت دبیران هرماه به جمع مشورتی گزارش می‌دهد و به این ترتیب خود را در معرض نقد این جمع قرار می‌دهد. دموکراسی واقعی همین است. اما هیئت دبیران الزامی تشکیلاتی و اساسنامه‌ای به این کار ندارد. می‌تواند این کار را نکند. بنابراین بحث من این است که ما اشکالی ساختاری داریم و آن این است که اساسنامه‌مان به معنای واقعی کلمه دموکراتیک نیست. البته این اساسنامه مثل هر قانون دیگری سازوکار تغییر خود را نیز پیش‌بینی کرده است، و آن برگزاری مجمع عمومی فوق‌العاده است. اما در شرایطی که کانون حتی برای برگزاری مجمع عمومی عادی (اعم از سالانه یا به‌طور فوق‌العاده) با دشواری‌های عديده‌ای روبه‌روست، طبعاً مشکلات برگزاری مجمع فوق‌العاده، که شرایط سخت‌تری دارد، به‌مراتب بیش‌تر است. بنابراین، تا زمانی که اساسنامه تغییر کند و مبتنی بر روح دموکراسی از پایین، یعنی دموکراسی مستقیم و شورایی شود، چاره‌ای جز بهره‌گیری هرچه بیش‌تر از سازوکارهای غیررسمی نداریم. باید از امکاناتی که در بیرون از عرصه‌ی اساسنامه شکل می‌گیرد نهایت استفاده را بکنیم. اعضای کانون باید در جمع مشورتی حضوری مستمر داشته باشند و امور اجرایی کانون را مورد انتقاد قرار دهند. هیئت دبیران باید در جمع مشورتی حضور پیوسته داشته باشد و با ابتکار عمل خود روحیه‌ی تاثیرگذاری و دخالت‌گری را در اعضا پرورش دهد.

نجم‌عراقی: آن زمانی که من منشی بودم حتی غیبت اعضاء هیئت دبیران را به رخشان می‌کشیدم. آمار می‌گرفتم و به آن‌ها می‌گفتم که شما چند جلسه غیبت داشتی یا دستور جلسه‌هایی را که در جمع‌های مشورتی پیش آمده بود در جلسه هیئت دبیران مطرح می‌کردم و سعی می‌کردم نظمی به اوضاع بدهم اما همان‌طور که گفته شد این‌ها همه سنت هستند و البته خیلی هم خوب هستند. اگر بتوانیم این‌ها را به شکلی وارد اساسنامه کنیم اتفاق خوبی خواهد بود. ما در هیئت دبیران آیین‌نامه داخلی داشته‌ایم و مثلاً موضوع اقتایی بودن بحث‌ها در آن آیین‌نامه قید شده بود و همه به آن پایبند بودند اما این باز تعهد یک هیئت دبیران خاص است و برای بقیه دوره‌ها تعهدی ایجاد نمی‌کند. خوب است که



همه‌ی این موارد جایی ثبت بشود که اگر فرصتی دست داد و مجمع برگزار شد، وارد اساسنامه بشوند و به نسل‌های بعد کمک کنند. در مورد جمع مشورتی هم همین است و اگر وارد اساسنامه بشود و اعضا احساس کنند که با حضورشان در جمع مشورتی علاوه بر یک مشاوره‌ی دوستانه حضور نظارتی هم دارند ممکن است متعهدتر به حضور در این جلسات نگاه بکنند.

— آیا واقعا در اساسنامه هیچ سازوکاری وجود ندارد که اجازه‌ی استبداد رای به افراد ندهد؟ و آیا در کانون چیزی به عنوان کیش شخصیت داریم و بعضی اعضا در کانون دارای وزن و اعتبار متمایزی هستند؟

معصوم بیگی: آن چه به آن کیش شخصیت گفته می‌شود و خیلی هم اخیر است، مثل همه‌ی دشنام‌هایی که این ایام از در و دیوار باریده هیچ ماخذی ندارد. به خصوص تاکید می‌کنم در این بیست سال اخیر احدی در کانون هیچ کیش شخصیتی نداشته و کسی نبوده که حرفش برو داشته باشد و دیگران از او پیروی بکنند. کیش شخصیت در واقع ترجمه‌ی غلط شخصیت پرستی است. کدام شخصیت را در کانون پرستیده‌اند؟ در اکثر جلسات هیئت دبیرانی که من حضور داشته‌ام و بخواهم به عنوان سند تاریخی ذکر بکنم هیچ هژمونی‌ای از جانب یک نفر وجود نداشت. همه‌ی اعضا اجازه می‌گرفتند تا حرفشان را بزنند و سر ساعت هم حرف‌هاشان را تمام می‌کردند. اصلا در کانون از این خبرها نیست. ممکن است در دوره‌های قبل تر کسانی بوده‌اند که هژمونی داشته‌اند، یا دار و دسته‌بازی در کار بوده است و روابط مرید و مرادی، ولی واقعا از سال ۷۸ به بعد تمام این تمایزها از بین رفته، یعنی من هیچ کس را نمی‌شناسم که در این کانون هژمونی داشته و شخصیتش را بیرستند. این نیست جز این که از بیرون و از ما بهتران یک چیزی می‌گویند و آن این که در کانون یک عده‌ای خودشان را صاحب کانون می‌دانند. حقیقتا هم می‌خواهند آن کسانی که در کانون بوده‌اند و این کانون را نگه داشته‌اند و بیش از خیلی‌ها همت به خرج داده‌اند، دیگر نباشند و منزوی شوند تا آن‌ها بتوانند جولان بدهند. اصلا جمع روشنفکری جمعی نیست که یک نفر بر بقیه حاکمیت داشته باشد. این شبهه است و هیچ سندی مبنی بر اثبات آن وجود ندارد.

موسوی: تا جایی که من یادم می‌آید در اساسنامه بعضی سازوکارها در نظر گرفته شده است منتها من قبول ندارم که کیش شخصیت وجود دارد چون خوشبختانه یا بدبختانه در عالم روشنفکری ما هیچ دو نفری نیستند که همدیگر را قبول داشته باشند! اما چیزی که در بیرون گفته و برداشت می‌شود این است که یک تعدادی حضورشان در کانون پررنگ‌تر است و بیش‌تر دیده می‌شوند. من همواره به کسانی که این انتقاد را مطرح می‌کنند که کانون شده فلانی و فلانی و فلانی، می‌گویم به این دلیل شده فلانی و فلانی و فلانی که دیگران منفعلند، بیایید جلو. البته من با آن شکلی که آقای حکیمی به سازوکار کانون نقد داشتند موافق نیستم. نقایصی وجود دارد اما تا جای ممکن اصول و قواعدی در اساسنامه آمده که هیچ عضوی عضو تر از دیگری نباشد. با آقای حکیمی موافقم که دموکراسی وقتی معنا دارد که شما کسی را که بردی بالا بتوانی پایین بکشی. خوشبختانه انتخابات در کانون یکساله پیش‌بینی شده و سازوکارهای مشخصی در این زمینه وجود دارد. اگر ما بتوانیم کانونی فعال داشته باشیم، نشریه‌ی «اندیشه‌ی آزاد» مان و «بیان آزاد» مان را مرتب در بیاوریم و آن‌جا هر عضوی بیاید و نظرش را بنویسد اتفاق خوبی رخ خواهد داد. مساله‌ی اصلی فعال کردن تعداد بیش‌تری از اعضاست. عده‌ای می‌گویند صفحه‌ی کانون را که باز می‌کنیم عکس سه چهره رنفر همیشه هست، یعنی انگار در این کانون هیچ کس دیگری نیست، من می‌گویم آن نفر چهارم و پنجم هم بیایند و کار بکنند تا در صفحه‌ها دیده شوند. پاسخ بعضی از آن‌ها در این مورد این است که شرایط به ونه‌ای نیست که ما بیاییم، ما به محض این که می‌آییم دهن باز کنیم می‌زنند توی دهنمان. من یک بار به یکی از دوستانی که گفت این‌ها داد می‌زنند، گفتم خب تو هم داد بزنی! البته ممکن است کسانی مرعوب بشوند و بگویند به محض اینکه مثلا اگر من اشاره بکنم به



فلسفه‌ی کانت، آن‌جا مترجم کانت نشسته و می‌گوید نه، صفحه‌ی فلان این‌طوری گفته برو بنشین سر جای. میدان دادن هم به نظر من مهم است. چقدر ما امکان حرف زدن به افراد می‌دهیم؟ این‌ها درست؛ اما شما نباید منتظر باشی که فرصت را به تو هدیه کنند. مخالفت کن، تردید کن. اولین راه برای رسیدن به حقیقت، تردید است. نترسیم که اگر با حرف فلان بزرگ‌تر که در مجلس نشسته است مخالفت کنیم با زمین و آسمان مخالفت کرده‌ایم. آقای حکیمی گفتند که وارد حوزه‌ی اخلاق نشویم اما به نظر من بخش عمده‌ی ماجرا اخلاقی است، مثلا پایبندی هیئت دبیران به جمع مشورتی یک تعهد اخلاقی است. البته بعدا در اساسنامه ممکن است بشود پیش‌بینی‌هایی کرد تا امکان پاسخ‌گو بودن را بالا ببریم. مثلا می‌شود شیوه‌هایی را پیش‌بینی کرد که ساختار هیئت دبیران مردانه نباشد، می‌شود حضور زنان در این ساختار را تبدیل کرد به یک الزام و اجبار، مثلا در ترکیب ده نفره‌ی هیئت دبیران دست کم سه زن وجود داشته باشد. همین می‌تواند وجه دموکراتیک کانون را با تزریق روح زنانه تقویت کند.

نجم‌عراقی: خیلی وقت‌ها فکر می‌کنند چون نام این تشکل کانون نویسندگان است حتما باید شخصیت‌های برجسته‌ی ادبی در آن فعالیت داشته باشند یا در آن نفوذی داشته باشند. خیلی وقت‌ها همین آدم‌ها برای هیئت دبیران کاندید شده‌اند و رای نیاورده‌اند.

— عضو در تشکل کانون نویسندگان ایران چه تعریفی دارد و ضرورت حضور و فعالیت عملی اعضا در کانون چیست؟ چون به اعتقاد من بر این مبنا و بر اساس پاسخ به این سوال هم می‌شود به امکانات دموکراتیک اساسنامه نگاه کرد، چون در اساسنامه برای مجمع عمومی عادی سالانه هفت دستور جلسه داریم که به نوعی اختیارات هفت‌گانه‌ای برای اعضا محسوب می‌شوند. اگر ما اعضای داشته باشیم که به معنای عملی به منشور و اساسنامه‌ی کانون متعهد شده باشند و پای کار باشند و پیش آمده باشند و این اعضا در مجمع عمومی آن هفت دستور را عملی بکنند، آن وقت ما دیگر با تعریف متفاوتی از امکانات دموکراتیک اساسنامه‌ای روبه‌رو خواهیم شد.

نجم‌عراقی: کسی که عضو کانون می‌شود، یک هدف و آرمانی داشته و برای آن می‌آید که فعالیت بکند. یکی از امکان‌هایی که برای فعالیت اعضا در اساسنامه هم وجود دارد و از اختیارات هیئت دبیران است، برگزاری یک سری کمیسیون است. این‌ها می‌توانند فرصتی برای فعالیت اعضا باشند. اما همه‌ی این‌ها بر می‌گردد به این‌که اعضا چقدر بخواهند فعال باشند. اگر اعضا واقعا فعال باشند و بخواهند از اختیاراتشان استفاده بکنند خیلی قبل از این‌که بخواهیم به مجمع سالانه برسیم، در همان جمع‌های مشورتی هم می‌توانند حضور فعال داشته باشند. البته این به فضای سیاسی و اجتماعی هم ربط دارد. آن موقع که ما امکان برگزاری راحت‌تر جمع‌های مشورتی را داشتیم گاهی تا ۱۰۰ نفر هم در هر جلسه شرکت می‌کردند و سالن را پر می‌کردند. اما خیلی وقت‌ها خیلی‌ها به دلایل امنیتی احساس خطر می‌کنند.

موسوی: برای کانون به لحاظ آرمانی و اخلاقی وجه ایده‌آل این است که همه‌ی اعضا بخواهند بار کانون را به دوش بکشند و هرچه اعضای فعال‌تر در کانون داشته باشیم طبیعتا دایره‌ی عملکرد کانون وسیع‌تر خواهد بود. اما آن‌چه در اساسنامه مشخص شده یک سری حقوق و تکالیف است. تکالیف اعضا، یکی پرداخت حق عضویت است و یکی رعایت مفاد اساسنامه و منشور. یعنی طبق اساسنامه یکی می‌تواند حق عضویتش را پرداخت کند و مفاد اساسنامه و منشور را رعایت کند اما در هیچ‌یک از کارهای کانون شرکت نکند اما همچنان عضو کانون باشد. البته یک جایی در اساسنامه یکی از مواردی که برای توییح و بازخواست اعضا آورده شده این است که آن عضو کاری را که از او خواسته شده یا خودش به عهده گرفته انجام ندهد. کانون حزب نیست که به معنای حزبی کلمه، عضوی را موظف به انجام وظیفه‌ای کند. تمام امکانی که در اساسنامه‌ی کانون برای این مورد وجود دارد همین‌هاست. به سازوکارهای دیگری باید اندیشید.

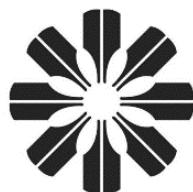


این به مقدار زیادی، یکی برمی‌گردد به روحیات خود اعضا و یکی به مناسباتی که باید بین اعضا برقرار بشود و یکی دیگر نحوه‌ی مدیریت هیئت دبیران که بتواند بی‌آن‌که اعضا موظف باشند کاری را انجام بدهند، بتواند از آن‌ها کار بخواهد که تا الان هم همین‌طور بوده و مثلاً آقای خندان همین‌طور کارها را پیش می‌برد.

معصوم‌بیگی: من همیشه اعتقاد داشتم و خیلی‌ها با من در این اعتقاد شریک نبوده‌اند، که کانون اگر واقعا بخواهد کانون بشود و موثر باشد باید دست‌کم یک سوم اعضایش فعال باشند، در غیر این‌صورت کانون کارآمدی نخواهد بود. بی‌رودبایستی تاریخ کانون تا کنون درست مثل آن خانه‌ی بوورژوازی در یادداشت‌های روزانه‌ی تروتسکی است، یک خانه‌ی دو اشکوبه است؛ در طبقه‌ی پایین یک عده‌ای در حال رفت و روب و زحمت کشیدن و عرق ریختن و جان کندن هستند، در طبقه‌ی بالا عده‌ای دیگر با رنگ‌های پریده روی مبل افتاده‌اند و خودشان را باد می‌زنند و از فرط ملال ناشی از بیکاری دارند دق می‌کنند. یک نفر در یک نامه‌ی اعتراضی نوشته ما را صندلی‌بیار فرض کردند. تصور این آدم از کانون تصور دولتی است، یعنی یک جایی به اسم کانون وجود دارد که یک بودجه رانته عظیمی می‌گیرد تا وسایل آسایش اعضا را فراهم کند. یعنی وقتی این آدم وارد کانون می‌شود صندلی‌اش را باید آماده گذاشته باشند. کی باید صندلی تو را گذاشته باشد؟! رفیق نویسنده‌ات؟! یعنی تو او را کم‌تر از خودت می‌دانی؟! عزیزجان هر عضوی که دست‌کم صندلی خودش را باید جابه‌جا بکند! ببینید تصور از کانون، تصور از یک دولت است؛ کانون موظف است ما را به شهرت برساند، کانون ما را به مکننت برساند، کانون برای ما فلان و بهمان بکند. خب پدرجان کانون تویی! کالبدی مجرد و قدسی و آسمانی به نام کانون وجود خارجی ندارد. تو باید همت بکنی. ما یک کانون در انتزاع که نداریم. اکثریت اعضای این کانون در این ۲۳ سالی که من دیده‌ام هرگز حاضر نبوده‌اند هیچ مسئولیتی به عهده بگیرند. خانه دارند، خانه‌شان جا دارد، ولی فکر می‌کنند که خب، دو سه نفر هستند که خانه دارند آن‌ها در اختیار بگذارند. چرا من باید در هفتادسالگی جلو بیایم؟ من که هر دفعه در عضوگیری‌ها گفتم امیدوارم جوان‌ترها بیایند تا امثال من بروند با نوه-هایشان بازی کنند، تمثیل و استعاره هم نبود، حقیقت بود و هست.

حکیمی: عنوان فصل سوم اساسنامه «حقوق و وظایف اعضا» است، یعنی همان اختیارات و مسئولیت‌های اعضا. سه ماده دارد. از این سه ماده یکی مربوط به حقوق است و دو تا مربوط به تکالیف. بنابراین، در همین قدم اول دو سوم این مواد مربوط به مسئولیت است و یک سوم مربوط به اختیار. در مورد مسئولیت‌ها نیز تضمین اجرایی در اساسنامه وجود ندارد. در مورد حضور در کمیسیون‌ها نیز اعضا الزامی به این امر ندارند. اگر در اساسنامه گفته می‌شد که اعضا باید داوطلب شرکت در کمیسیون‌های کانون شوند و در آن‌جا فعالیت کنند، اساسنامه جدی‌تر می‌بود. نکته‌ی دیگر این‌که در اساسنامه گفته نشده که عضو باید فعال باشد و عضویت نباید صرفاً منحصر به پرداخت حق عضویت باشد. چنان‌که گفتم، تا زمانی که اساسنامه چنین است تنها باید به همان ابتکار عمل‌های اعضا به ویژه اعضای هیئت دبیران فکر کرد، که یکی از آن‌ها پرورش اعضای متعهد، وفادار و در عین حال منتقد است. راهکار این امر نیز شرکت هرچه بیشتر اعضا در کمیسیون‌هاست. هیئت دبیران اختیار دارد که بنا به ضرورت کمیسیون‌های جدیدی تشکیل دهد. فعلاً چاره-ای نداریم جز این‌که راهکارهایی را برای فعال کردن اعضا در چارچوب سنت‌های دموکراتیک پیش‌بینی کنیم. عضویت در کانون باید به معنای فعال بودن در کانون باشد.





کانون نویسندگان ایران

گفت‌وگو با اعضای کمیسیون عضویت

گفت‌وگو با اعضای کمیسیون عضویت

این سند که در قالب گفت‌وگوی رضا خندان (مهابادی) با سه تن از اعضای کمیسیون عضویت به معرفی و شرح فعالیت کمیسیون عضوگیری کانون نویسندگان ایران می‌پردازد، در اندیشه‌ی آزاد، نشریه‌ی داخلی کانون نویسندگان ایران، دوره‌ی سوم، شماره ۸، مرداد ۱۳۹۳ منتشر شده است.



رضا خندان: جناب رییس‌دانا صحبت را با شما آغاز می‌کنیم. اعضای کمیسیون عضویت چه کسانی هستند؟

فریبرز رییس‌دانا: اعضای کمیسیون عضویت، بنا به اصولی که در اساسنامه‌ی کانون نویسندگان ایران وجود دارد و نیز بنا به انتخاب هیئت دبیران، عبارت بودند از پنج نفر اعضای اصلی هیئت دبیران یعنی اکبر معصوم‌بیگی، ناصر زرافشان، فریبرز رییس‌دانا، جاهد جهانشاهی و علی‌اشرف درویشیان. متأسفانه در حال حاضر علی‌اشرف بیمار است و جاهد هم پارسال از میان ما رفت و در نتیجه این سه نفری که الان هستیم یعنی من و آقایان زرافشان و معصوم‌بیگی عضو کمیسیون عضوگیری هستیم و خوشبختانه سه نفر و اکثریت هم هستیم.

— این کمیسیون اساساً چه وظیفه‌ای برعهده دارد؟

رییس‌دانا: وظیفه‌ی کمیسیون عضویت اجرای اساسنامه است در مورد قبول اعضا. در واقع کمیسیون به بررسی افرادی می‌پردازد که تقاضای عضویت در کانون نویسندگان را دارند و به کانون مراجعه کرده و تقاضای عضویت می‌کنند. کمیسیون شرایط این افراد را می‌سنجد تا مشخصات لازم جهت عضو شدن را داشته باشند و بعد این که با ضرورت‌های منشور و اساسنامه تطبیق داشته باشند و سپس آن را به هیئت دبیران ارجاع می‌دهد. تصمیم نهایی را در مورد عضویت هیئت دبیران می‌گیرد. حالا برحسب تصادف سه عضو هیئت دبیران جزو کمیسیون عضویت هم هستند این تصادف قاعدتاً چیزی را در مورد ترکیب اعضای این کمیسیون تأیید نمی‌کند. به عبارت دیگر، وظیفه‌ی کمیسیون عضویت این است که مدارک یعنی حداقل دو کتاب، درخواست و معرفی دو نفر از اعضای کانون را از تقاضاکننده بگیرد و شرایط را در تقاضای متقاضی احراز کند و بعد نتیجه را به هیئت دبیران گزارش بدهد. آن وقت هیئت دبیران وظیفه دارد که تأیید کند یا نه. البته هم کمیسیون عضویت و هم هیئت دبیران موظفند شایستگی متقاضی را صرفاً از نظر

عدم وابستگی و نداشتن سابقه در دستگاه سانسور و حذف فرهنگی مورد تایید قرار دهند.

— آقای زرافشان، می‌گویند کمیسیون عضوگیری کند حرکت می‌کند. چرا؟

ناصر زرافشان: کانون نویسندگان در پاسخ به ضرورت‌ها و شرایطی ویژه در زمان و شرایط تاریخی معینی به وجود آمد و به طور طبیعی متأثر از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بستر اجتماعی است که در آن به وجود آمده، به عبارت دیگر، هویت مشخصی دارد که این هویت منعکس‌کننده‌ی آن شرایط در آن موقعیت است. و اگرچه از زمان شکل‌گیری کانون تا امروز چند دهه گذشته و بسیاری چیزها در ایران تغییر کرده است، اما از لحاظ شرایطی که به کار نویسندگان و آزادی‌اندیشه و بیان مربوط می‌شود آن شرایط امروز هم وجود دارد بلکه از برخی جهات شدیدتر هم شده و این ما را واداشته است که از جهت حفظ هویت و آرمان‌های کانون هشیار و حساس باشیم. از این رو معتقدم اتفاقاً کانون در مواردی در پذیرش برخی اعضای خود شتاب‌زده هم عمل کرده است. در منشور و اساسنامه‌ی کانون برای عضویت شرایطی تعیین شده که تضمین‌کننده‌ی «هویت کانونی» ما است. اگر صرفاً داشتن دو کتاب و فقدان سابقه‌ی همکاری با دستگاه سانسور کافی بود پذیرش عضو جدید به صورت خودکار انجام می‌شد و ضرورتی نداشت در اساسنامه از پابندی به آرمان‌های کانون و تشخیص این امر از سوی هیئت دبیران سخنی به میان آید و بررسی و اظهار نظر کمیسیون عضویت و وجود معرف و.. دیگر ضرورتی نداشت.

خندان: آقای معصوم‌بیگی، نکته‌ای که بعضی‌ها تذکر می‌دهند، حالا یا به صورت انتقاد یا طور دیگری، این است که کانون به‌رغم پشتوانه‌ی تاریخی و اعتبار بالایی که دارد چرا این قدر اعضایش کم است؟ آقای زرافشان می‌گویند ما خودمان حساسیت داریم و برای این‌که هویت کانون مخدوش نشود باید بیش‌تر دقت کرد. آیا دلایل دیگری هم وجود دارد یا این‌که فقط و فقط همین است؟

اکبر معصوم‌بیگی: ببینید، درواقع دوستان صحبت‌های هم‌دیگر را تکمیل کردند. من فقط یک نکته را بگویم و آن این‌که درست است که برای عضو شدن در کانون داشتن دو کتاب و نیز همکاری نکردن با سانسور ضروری است، ولی مسئله فقط محدود به این دو وجه اثباتی و سلبی نیست. همکاری نکردن با سانسور یا مشارکت نداشتن در سرکوب آزادی بیان از شرط‌های ضروری ماست که صراحتاً در اساسنامه قید شده است. ولی ما یک میزان شرط اثباتی هم داریم. کانون برای آزادی بیان مبارزه می‌کند. همین امر باعث می‌شود که نتوان به این کانون صرفاً به چشم یک انجمن ادبی نگاه کرد. این، آن جنبه‌ی اثباتی است. فرض بگیرید بگوییم که بیاییم با دولت مباحثات کنیم تا جلساتمان راحت‌تر برگزار شود. به اعتقاد من این اساساً با وظیفه‌ی ذاتی و آن رسالت تاریخی که کانون برایش تشکیل شده منافات دارد. این نیست که چون کانون همیشه با دولتی که سرکوبگر بوده زاویه داشته است و فلان امکانات را بهش ندادند، نگذاشتند مجمع عمومی برگزار کند. نه مسئله این است که کانون اصلاً برای مبارزه کردن برای آزادی بیان و گسترش آزادی بیان به وجود آمده است. سابقه‌ی تاریخی کانون این را نشان می‌دهد. این کانون ۴۵ سال سابقه دارد. شاید در مقاطعی بسیار بسیار کوتاه — مثلاً این مقطع کوتاه را بگیریم از ۵۷ تا ۶۰ — بود که کانون نفسی کشیده و آن میزان سرکوب مستقیم رویش کم‌تر بوده، بقیه‌اش این کانون اساساً یک کانون تحت تعقیب بوده است. از همان سال ۴۷ که نطفه‌ی کانون شکل گرفته تا امروز که ما داریم صحبت می‌کنیم در سال ۹۹، این کانون یک لحظه نبوده که از طرف حکومت‌ها به رسمیت شناخته شده باشد. بنابراین صحبت از این‌که چرا با وجود این سابقه‌ی طولانی تاریخی نتوانسته آن میزان از اعضا را جلب کند به نظر بی‌توجهی به آن زمینه، بافت یا کانتکست است که این کانون در آن زندگی کرده است. این کانون «کانون نویسندگان فرانسه» نیست که دست‌کم در یک آزادی نسبی دموکراسی صورتی توانسته باشد زندگی کند. این کانون همیشه تحت تعقیب بوده است. کانونی بوده که در عرض این ۴۵ سال و خُرده‌ای — اگر یک مقطع کوتاه شش، هفت‌ماهه را نادیده بگیریم — اساساً دبیرخانه نداشته است. شما برای این‌که بتوانید به وظایف ذاتی، وظایف مندرج در همین اساسنامه، عمل کنید باید دبیرخانه داشته باشید. باید بتوانید محل گردهمایی اعضا داشته باشید. باید بتوانید آشکارا از طریق روزنامه‌های کثیرالانتشار برای تبلیغ و عضوگیری دعوت کنید. تا پدیدآوردندگان کتاب از هر صنف، مؤلف، مترجم، ویراستار بتوانند بیابند عضو شوند. ما خیلی از اوقات حتی نمی‌توانیم

ندا و سلامان را به شهرستان‌های اطرافمان برسانیم، چه برسد به این که فرض کنید به نویسندگان گرد و بلوچ و عرب و بندرعباسی صدامان را برسانیم. در عین حال که می‌دانیم مطابق این اساسنامه مرکز این کانون در «تهران» است. واقعیت قضیه این است که در زمان‌هایی که کانون یک میزانی توانسته نفس بکشد، اتفاقاً اقبال پدیدآوردندگان بسیار توده‌وار بوده است و کانون توانسته اعضای زیادی را جلب کند ولی در جذابیتش درمانده است به دلیل شرایطی که معمولاً در استبداد و دیکتاتوری در رژیم‌هایی که ما در آن زندگی کرده‌ایم بر سرنوشت کانون حاکم بوده است. ما شرایط مطلق نمی‌خواهیم، ما در حال حاضر دنبال تحقق شرایط کامل نیستیم. گرچه هدف نهایی ما به تحقق رساندن بالاترین درجه‌ی امکانات برای دستیابی به حقوق کامل نویسندگان است. اما اگر بک شرایط نسبی داشته باشیم بدیهی است که این کانون می‌تواند به وظیفه‌ی تاریخی خود عمل کند. در این شکی نیست. یعنی اگر ۴۰ هزار پدیدآوردنده هست، دست‌کم می‌تواند دو سوم این پدیدآوردندگان را به خودش جلب کند. من اطمینان دارم اگر روزگاری یک شرایط نسبی پدید بیاید ما می‌توانیم دو سوم پدیدآوردندگان را جذب کنیم. شرایط بیرونی بر کانون تأثیر می‌گذارد. شرایطی چون ترس و وحشتی که در نویسنده‌ها ایجاد می‌کنند بر اثر قتل‌هایی که شاهدش بودیم، فشارها، ممنوع‌القول کردن‌ها، ممنوع نشر کردن‌ها، از کار بی‌کار کردن‌ها به خاطر امضای متن ۱۳۴ نویسنده و... همه‌ی این عوامل باعث می‌شود که کانون نتواند به آن وظایف ذاتی‌اش عمل کند.

— آقای رییس‌دانا، اساساً فرایند عضوگیری چه‌گونه است؟ یعنی من که می‌خواهم عضو کانون بشوم چه باید بکنم و این کمیسیون در مقابل چه کار می‌کند؟

رییس‌دانا: ببینید، نخست باید خاطر نشان کرد که این فرایند دربردارنده‌ی سخت‌گیری‌هایی نیست که ناظر بر سلیقه و سمت و سوی شخصی نویسنده‌ی و نحوه‌ی اندیشه و گرایش‌های سیاسی و اعتقادی پدیدآوردندگان باشد. ما مطلقاً چنین سخت‌گیری‌هایی نداریم. این را برای این توضیح می‌دهم و می‌گویم چون یک فضای تبلیغ منفی و نادرستی پیرامون عضوگیری کانون شده است که گویا کانون برحسب سلیقه‌های ایدئولوژیکی و حتی سلیقه‌های سیاسی، مثلاً چپ، عضوگیری می‌کند.

— این مورد باشد، بعد به آن خواهیم رسید.

رییس‌دانا: بسیار خوب. پس برگردیم به این فرایند. ببینید، قاعده‌اش این بود، همان‌طور که آقای معصوم‌بیگی گفتند، ما باید دبیرخانه‌ای می‌داشتیم و روزنامه‌ای و نیز سایت‌های فعال که اعلام بکنیم که عضو می‌پذیریم یا دیالوگ بکنیم با نویسندگانی که می‌خواهند عضو بشوند تا به این وسیله افراد شرایطشان را دریابند و موقعیت واقعی و چشم‌انداز آینده خودشان را ببینند. بعد از آن وارد مسیر شوند و درخواست عضویت کنند. اما الان چون چنین چیزی وجود ندارد، این امر از طریق شناخت سینه به سینه یا شناخت عمومی که نویسندگان با کانون دارند صورت می‌گیرد. به این معنی که متقاضی عضویت معمولاً یک نفر از اعضای کانون را پیدا می‌کند و پیغام می‌دهد که ما می‌خواهیم عضو بشویم. معمولاً هم می‌داند که شرط اول عضو شدن در کانون نویسندگان این است که نویسنده باشند. ما چه‌گونه می‌توانیم نویسنده را تشخیص بدهیم؟ خب طبیعی است که از او دو کتاب بخواهیم. البته در مواردی خاص هیئت دبیران فکرهای دیگری هم کرده است. برای مثال، اگر یکی یا چندتا از کتاب‌های فرد متقاضی در ارشاد گیر کرده باشد و دچار سانسور شده باشد ما آن را به عنوان کتاب قبول می‌کنیم، همین‌طور در مورد کتاب‌هایی که دیجیتال هستند تمهیداتی در نظر گرفته‌ایم و وجود دارد. به هر حال او تقاضایش را به یکی از اعضای کانون (نباید حتماً عضو هیئت دبیران باشد) اعلام می‌کند و درخواست می‌نویسد که من می‌خواهم عضو بشوم و این هم کتاب‌هایم است. آن عضو کانون این درخواست را به هیئت دبیران منتقل می‌کند و هیئت دبیران درخواست را و کتاب‌ها را می‌بیند و بعد به کمیسیون عضوگیری یا عضویت ارجاع می‌دهد. کمیسیون شرایطش را به‌دقت بررسی می‌کند به‌ویژه آن ماده‌ای را که مربوط به عدم شرکت در سرکوب فرهنگی است. سپس نتیجه‌ی بررسی‌ها را به هیئت دبیران گزارش می‌دهد. هیئت دبیران این را بررسی می‌کند و دو معرف و فرم مخصوص را می‌خواهد. هیئت دبیران و کمیسیون عضویت با توجه به این که کتاب متقاضی به اصطلاح «کتاب‌سازی» (به قول زنده‌یاد گلشیری) نباشد تصمیم می‌گیرد. ما به هیچ‌وجه کار محتوایی نداریم. ما



نمی‌گوییم که ارزش ادبی کتاب کم است یا زیاد، چپ است یا راست ... این‌ها مطلقاً به ما مربوط نیست. فقط باید نویسنده باشد (به معنای درست و قابل قبول کلمه و نه معنای سرهم‌بندی کتاب، که البته تا کنون کم‌تر چنین چیزی در کار بوده است)، آزاد و مستقل ... اندیشه‌اش هم اگر مستقل نیست، عملش می‌باید در خدمت سانسور نباشد! بنابراین خلاصه می‌کنم: درخواست داده می‌شود به اضافه‌ی دو کتاب به یکی از اعضای کانون. آن عضو کانون درخواست را به هیئت دبیران منتقل می‌کند. هیئت دبیران آن را به کمیسیون عضویت ارجاع می‌دهد، کمیسیون عضویت معیارها را می‌سنجد و اگر این معیارها برآورده شد، آن موقع به هیئت دبیران گزارش می‌دهد. بعد هیئت دبیران و دو معرف برای متقاضی، اگر تصویب کرد، امضا می‌کنند، (و اگر مخالفت کرد باید صریحاً به متقاضی بگوید چرا). صورت جلسه می‌کنند و از فردی که درخواست عضویت کرده است دعوت می‌کنند که یک جلسه بیاید در هیئت دبیران تا توضیحات داده شود. شرایط را بداند و موقعیت‌ها و سختی‌های ما را بداند. این که کجا آمده است. به قول آقای معصوم‌بیگی در جایی آمده‌ای که شب خواب راحت نخواهی داشت. این شرایط را بدانی و بدانی که ما فاقد نیازهای ویژه‌ای هستیم که مثلاً حمایت‌های مالی یا حمایت‌های موقعیتی بکنیم. اگرچه آرزو داریم به چنان موقعیتی برسیم. ولی الان کار ما مبارزه با سانسور است. بعد از آن، عضویت نهایی می‌شود. با هم دست می‌دهیم و دعوت‌اش می‌کنیم به مجامعی که دوستان بیش‌تری هستند. می‌بینید که این فرایند بسیار ساده است.

— گفتید که کتاب را بررسی می‌کنید؟

رییس‌دانا: ما بررسی محتوایی نمی‌کنیم.

— محتوایی یعنی چه؟ پس چه کار می‌کنید؟

رییس‌دانا: یعنی این که آیا این کتاب شعرش وزین است یا وزین نیست، این رمان، رمان اصیلی است یا خوب است یا نیست، این کار را نمی‌کنیم. ولی اگر کتاب‌سازی کرده باشد یعنی این که مثلاً یک کتابی درست کرده باشد که ۵ بیت‌اش را از صائب تبریزی آورده، ۳ بیت از کمال اسماعیل، ۳ تا از بهاء و بعد این‌ها را جمع کرده و چسبانده به هم بدون هدف یا...

معصوم‌بیگی: یا مجموعه‌ای از مقالات دیگران را جمع کرده باشد.

رییس‌دانا: بله. مجموعه‌ای از مقالات دیگران را برداشته و گذاشته و شاید دو سه صفحه هم مقدمه اولش گذاشته... این کتاب‌سازی است. واقعیت این است که نویسنده برای یک کار ادبی از تمام درون خودش استفاده کرده باشد. این که کار ادبی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی، شعر، نقد — همین رشته‌ها که در اساسنامه گفته شده در مقوله‌ی کار عضویت در کانون نویسندگان جا می‌گیرد — خوب‌اند یا بد، چپ‌اند یا راست و... مطلقاً هیئت دبیران به این مقوله‌ها وارد نمی‌شود. به این سبب کسی رد نمی‌شود. هیئت دبیران باید توضیح بدهد برای کسی که قبولش نمی‌کند، و توضیح هم می‌دهد، همان‌طور که تا کنون داده است. یکی دو مورد البته بوده که واقعا کتاب‌سازی بود. آن هم هیئت دبیران خواهش کرد که کتاب بعدی‌اش را بنویسد و چاپ کند و دوباره بیاید. در کانون هیچ فردی به جهت این که مثل ما نمی‌اندیشد رد نمی‌شود. ما مگر چه گونه می‌اندیشیم؟ نظرهای متفاوت در درون هیئت دبیران وجود داشته و دارد.

— آقای زرافشان شما در مورد شرایط عضویت بگویید. یعنی یک نفر اگر بخواهد عضو کانون بشود چه شرایطی باید داشته باشد؟

زرافشان: بررسی کمیسیون عضویت از دو جهت صورت می‌گیرد. یکی شخص داوطلب عضویت و دیگری آثار او.. در مورد شخص فقدان سابقه‌ی همکاری با دستگاه سانسور و ضدیت با آزادی اندیشه و بیان، پای‌بندی به مواضع کانون و آمادگی برای وقت گذاردن و فعالیت کردن در راه تحقق این آرمان‌ها شرایط اصلی است. در مورد آثار و نوشته‌های داوطلب فقط کیفیت حرفه‌ای کار مطرح است. ما حق هیچ‌گونه اظهارنظری را درباره‌ی محتوای فکری، مرام و جهت‌گیری ایدئولوژیک و مضمون اثر به خودمان نمی‌دهیم اما نسبت به کیفیت حرفه‌ای کار بررسی می‌کنیم. این دو با هم تفاوت دارند. داستان‌نویسی، سرودن شعر، ترجمه‌ی اثر از یک زبان بیگانه مستلزم برخی تجارب و مهارت‌های



حرفه‌ای و دارای روش‌ها و اسلوب‌هایی است که باید زحمت کشید و کسب کرد. این‌ها ربطی به طرز تفکر و نگاه نویسنده، شاعر یا مترجم به جهان ندارد. بلکه گاهی کیفیت حرفه‌ای کار پایین است یا وجود ندارد. همه‌ی ما به مواردی از «کتاب‌سازی» به وسیله‌ی برخی افراد برخورد کرده‌ایم. ما در بررسی وضعیت فردی که درخواست عضویت کرده است نگاه ایدئولوژیک نداریم. به این‌که او چه‌گونه فکر می‌کند، جهان‌بینی‌اش چیست، دستگاه فکری‌اش کدام است، دنیا را چه‌گونه تلقی می‌کند کاری نداریم. اما نویسنده باید حداقلی از قابلیت حرفه‌ای را داشته باشد. در سال‌هایی که یک هنرجوی موسیقی در هنرستان موسیقی آموزش ویولون می‌بیند، این مطرح نیست که وقتی نوازنده‌ی ویولون شد موزیک کلاسیک بزند یا جاز یا مثلاً موسیقی امریکای لاتین! قبل از این‌ها او باید بتواند ویولون بزند، به سازش تسلط داشته باشد. وقتی ویولونیست شد و هنرستان را ترک کرد نوع موسیقی مورد علاقه‌اش را خودش انتخاب می‌کند. تسلط قابل قبول به زبان مادری، به دست‌ورزبان، آشنایی با شعر، تسلط قابل قبول به زبان مبدأ و مقصد در امر ترجمه که حاصل کار یک ترجمه‌ی مغلوط گمراه‌کننده نباشد. این‌ها ربطی به مضمون اثر ندارد.

با توضیحاتی که دادم طبیعی است که حداقل کیفیت حرفه‌ای هم در کتاب‌های داوطلب مطرح است. از موارد بالا در زمینه‌ی کمیت و تعداد اعضای کانون این را هم باید اضافه کرد که به دلیل ممانعت از تشکیل مجامع عمومی کانون و انتخاب هیئت دبیران در دوره‌های مختلف، کانون طی سال‌هایی فاقد هیئت دبیران بوده است و چون رسیدگی به درخواست‌های عضویت باید به وسیله‌ی هیئت دبیران صورت گیرد این کار به تعویق افتاده است

— البته صحبت شما یک مقدار با صحبت‌های آقای رییس‌دانا متفاوت است. مثلاً فرض بگیرید یک کتابی از لحاظ ادبی ضعیف است. آیا کانون نویسنده‌اش را به عنوان عضو رد می‌کند؟

زرافشان: اگر بتوان عنوان نویسنده را به او داد کانون او را رد نمی‌کند. کار ادبی، فیزیک یا هندسه نیست که معیار عینی و کمی دقیق، آن طور که در علوم کنکرت داریم، داشته باشد. به همین دلیل اساسنامه برای تشخیص این امر به هیئت دبیران مأموریت می‌دهد. وظیفه‌ی ما این‌جا همین است. حرف‌های رییس‌دانا هم درواقع همین است. یک نکته را باید توضیح داد و به‌خوبی روشن کرد: کانون جایی برای آموزش نویسندگی، شعر یا ترجمه نیست. جای نویسنده شدن نیست. کانون نویسندگان است یعنی باید نویسنده، شاعر، مترجم و... باشی و به عضویت آن درآیی. زیرا تشکل صنفی نویسندگان است و معنای تشکل صنفی و عملکرد آن پرورش نویسنده و شاعر نیست، بلکه دفاع از حقوق و منافع مشترک صنفی آنان است. بنابراین فرض منطقی این است که فرد داوطلب به عنوان نویسنده، شاعر، مترجم و هنرمند به کانون وارد می‌شود تا در راه تحقق حقوق صنفی مشترک فعالیت کند.

— ایشان گفتند که کتاب‌ها بررسی نمی‌شود بلکه مسئله این است که کتاب متعلق به خودش هست یا نه... درواقع کتاب‌سازی نباشد.

زرافشان: درست است. ما قضاوت محتوایی نمی‌کنیم... یعنی بحث ایدئولوژیکی نداریم، به نگاه نویسنده و شاعر کاری نداریم. اما آیا شما کسی را که قلم‌مو را بلد نیست دست‌اش بگیرد یا رنگ‌ها را نمی‌شناسد، تلفیق رنگ‌ها را نمی‌داند، نمی‌تواند از ابزار کارش استفاده کند، اسمش را می‌گذارد نقاش؟ یک محصل، چیزی در حدود شش، هفت سال را در مدرسه می‌گذراند - گاهی بیشتر، گاهی کمتر - برای این‌که زبان مادری‌اش را یاد بگیرد و بتواند بنویسد. او وقتی بیرون می‌آید آن وقت مختار است انتخاب کند که فلسفه بخواند یا فیزیک یا حقوق یا اصلاً ادامه ندهد!

— شاید منظورتان ضعف فاحش است؟ یعنی این‌قدر ضعیف باشد که هر ده نفری که کتاب را می‌بینند نه نفرشان بگویند که این اثر ضعیف است؟

رییس‌دانا و معصوم‌بیگی: بله...!

زرافشان: منظور من روشن است. ببینید، مسئله این است که یک فرد را شما از لحاظ حرفه‌ای می‌توانید بگویید نویسنده یا شاعر، یک فرد را نمی‌توانید بگویید. این فارغ از این است که محتوای اندیشه‌اش و محتوای کار و اثرش



چیست؟ برای ما آن چیزی مطرح است که به هر حال یک درجه‌ی معینی از توانایی حرفه‌ای را داشته باشد. این یک نکته است. نکته‌ی بعدی در همین زمینه و در همین موضوع، نبود فضای فرهنگی است. من می‌خواهم بدون رودربایستی و بدون این که به کسی بر بخورد، بگویم به نظر من ما در یک وضعیت اغمای فرهنگی به سر می‌بریم! مگر چه قدر نویسنده در «ایران» هست که یک کسانی فکر کنند کانون باید فوج فوج، انبوه انبوه نسبت به عضوگیری‌شان اقدام کند. مگر واقعا بیرون از کانون شرایط کار نویسنده، سطح کار، کتاب‌خوانی، تیراژ کتاب در چه وضعی است. در جامعه‌ای با جمعیتی حدود ۸۰ میلیون نفر، کتاب جدی با تیراژ ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نسخه منتشر می‌شود.

— برای این که بحث قاطی نشود شما نخست شرایط عضویت را بگویید.. بعد این نکته‌تان را هم در پایان توضیح بدهید.

زرافشان: بسیار خوب... می‌خواهم این را فقط بگویم به دلیل شرایطی که وجود دارد و همه ازش اطلاع داریم — تعارف ندارد — جامعه نمرده ولی از نظر فرهنگی در حال اغماست و واقعا آن چنان هم خبری نیست که فکر کنید کانون می‌تواند فوج فوج عضوگیری کند. برای این که اساسا زمینه‌ی کلی قضیه یک دوران رونق و شکوفایی ادبی را طی نمی‌کند!...

— جناب معصوم‌بیگی دو تا از شرایط را آقای زرافشان گفتند. آیا موارد دیگری هم مانده که شما بگویید؟

معصوم‌بیگی: فکر نمی‌کنم شرایط دیگری هم باشد. اما ببینید، آن چه اهمیت دارد این است که شما باید منشور و اساسنامه را قبول داشته باشید و امضا کنید. منشور در واقع حکم دُر خوشاب اساسنامه است. شما می‌بینید که همه جا در اساسنامه برای خیلی از مسایل به منشور ارجاع داده می‌شود. شما حتی اگر اساسنامه را بپذیرید و در مورد منشور مشکل داشته باشید عضو محسوب نمی‌شوید. اولین کاری هم که در دوره‌ی سوم جهت احیای فعالیت کانون نویسندگان شده تکیه بر این بوده که اول منشور تنظیم شود. منشور در واقع آن پرچمی است که کانون دارد. همه چیز حول این پرچم می‌گردد. بنابراین شما در درجه‌ی اول باید بدانید که این منشور چیست و آن را بپذیرید. حالا شرایط دیگری هم هست. مثلا تابعیت ایران... یعنی هیچ غیرایرانی، مگر در مورد اعضای افتخاری، نمی‌تواند عضو کانون باشد. این در اساسنامه آمده است که شما باید تابعیت ایرانی داشته باشید.

زرافشان: به هر حال کانون نویسندگان ایران است.

معصوم‌بیگی: بله... دقیقا.. این را هم بگویم که ما به طور رسمی در اساسنامه نداریم که دو نفر بیایند و معرف کسی بشوند، ولی تجربه‌ی ۴۵-۴۶ سال فعالیت کانون این را ثابت کرده است که برای این که دچار دردسرهای بعدی نشویم — به دلیل همان نداشتن دبیرخانه و مراکز تحقیق — برای این که در مورد هر کسی تحقیق کنیم... دو نفر باید معرف تقاضاکننده باشند. در واقع این دو نفر تضمین می‌کنند که تقاضاکننده به طور فرض در فلان عمل سانسوری یا در فلان عملیات ضد آزادی بیان شرکت نداشته است.

در این جا اجازه بدهید یک نکته را هم در مورد کیفیت کارها که صحبت شد اضافه کنم.

دوستان گفتند که ما در مورد کیفیت کارها صحبت نمی‌کنیم. ولی یک تبعیض مثبت در مورد کیفیت داریم. چه طور؟ ما در اساسنامه در بندی که مربوط به بند «پ» می‌شود می‌گوییم تقاضاکننده دست کم دو اثر چاپ شده داشته باشد. در تبصره‌ی یک آن فصل آمده است که در موارد استثنایی که متقاضی فقط دارای یک کتاب چاپ شده است به شرطی تقاضای او پذیرفته خواهد شد که اثر مزبور از کیفیت ممتاز برخوردار باشد. این قید در مورد اعضای پیوسته است و ربطی به اعضای وابسته ندارد. در تبصره‌ی دو نیز آمده است که هیئت دبیران کانون برای تشخیص ارزش کیفی اثر چاپ شده‌ی متقاضی، طبق مفاد این اساسنامه، کمیسیون یا کمیسیون‌های خاصی تشکیل می‌دهد — که منظور همین کمیسیون عضویت است — اتخاذ تصمیم نهایی به عهده‌ی هیئت دبیران خواهد بود. بنابراین ما از نظر کیفیت و بررسی کیفی چنان که دوستان به درستی گفتند به کیفیت اثر کاری نداریم اما واقعیت این است که در یک مورد به کیفیت کار داریم. آن جایی که فردی یک اثر داشته باشد. من خوب یادم است در خاطراتم از یکی از اعضای هیئت دبیران که یک

کتاب چاپ شده داشت ولی آدم بسیار دانشمندی بود و کاری که تألیف کرده بود از کارهای واقعا ممتاز تلقی می شد و به عضویت درآمد و حتی عضو هیئت دبیران شد.

— **خب من یک بار دوره می کنم: یکی این که تقاضاکننده باید یک یا دو کتاب داشته باشد و کتاب هم متعلق به خودش باشد و مورد تأیید کمیسیون عضویت قرار بگیرد و دوم اساسنامه و منشور را قبول داشته باشد و امضا کند و سوم در کارهای سانسور یا حذف فرهنگی دخالت نداشته باشد. حالا یک سوال پیش می آید**

رییس دانا: دو معرف هم لازم داریم. البته فعلا، اگر دبیرخانه ای داشتیم آن وقت طور دیگری بود.

— **بله ... حالا اگر شخصی در گذشته در سانسور دخالت داشته، یا مثلا در آن چه که به آن حذف فرهنگی می گویند؛ ولی زمانی که تقاضای عضویت در کانون می دهد دیگر از این نوع فعالیت ها ندارد و حتی مخالف سانسور است. تکلیف چنین شخصی چیست؟**

رییس دانا: ما تا حالا به این موضوع برنخوردیم. ولی آن جایی که پیش بینی شده، هیئت دبیران رای نهایی را در مورد عضویت یا عدم عضویت او می دهد. اگر نپذیرد باید توضیح بدهد که چرا نپذیرفته است. در این جا به نظر من دو نکته مستتر است. یکی نکته ای که آقای زرافشان گفت: به این ترتیب که ما داوری کیفی نمی کنیم ولی اثر باید اثر باشد و جعلی نباشد. من در این مورد خاطره ای دارم. به نظرم تجربه ای بود که لازم است این جا یادآوری شود. چند سال پیش که جمع مشورتی کانون در پکا برگزار می شد فردی می آمد که برای خودش ورزشکاری هم بود. او دو کتاب سرهم کرده بود — نمی خواهم آن فرد شناخته شود — به هر حال کتاب ها را با عجله آورده بود و وقتی که ما گفتیم که این کتاب ها نمی تواند ضامن عضویت تو بشود، اعتراض کرد که دارید داوری کیفی می کنید! بعد هم معلوم شد که ایشان دارد هل داده می شود داخل کانون، به این ترتیب هیئت دبیران که آن ضابطه های کیفی را می گوید به منزله داوری نیست، به منزله ای حداقل ضابطه ای است که کتاب باید داشته باشد. ولی اگر کسی بوده که سابقه ای سرکوب فرهنگی داشته و از این کار واقعا پشیمان شده و روی برگردانده و به قول امروزی ها استحاله پیدا کرده و دگرگون شده است، به گمان من (البته نظر شخصی من است به عنوان یک عضو کمیسیون عضویت و هیئت دبیران) در کمیسیون عضویت و هیئت دبیران با دیدی به قدر کافی مثبت بررسی می شود. به هر حال هیئت دبیران مجموعه ای است از تجربه ها و تلاش و مبارزه برای آزادی اندیشه و بیان. هیئت دبیران می داند که آدم ها در گذر زمان تغییر می کنند. خود من هم ممکن است اشتباهی داشته باشم. همان طور که گفتم چنین وضعی تا به حال پیش نیامده است، اگر پیش بیاید، در صورتی که من یکی قانع بشوم که او واقعا دگرگون شده است؛ یعنی افتاده بوده داخل تله و بعد نجات پیدا کرده است و مهم تر این که اقدام های ضد فرهنگی و ضد آزادی پیشین او هم سنگین نبوده، به هیئت دبیران پیشنهاد و حتی شاید اصرار می کنم که او را به دلیل این وضعیت اش بپذیرد.

معصوم بیگی: ببینید. ما یک مورد در اوایل انقلاب داشتیم و همان بود که آقای رییس دانا گفت. ما در این زمینه به موارد متعددی برنخورده ایم. همان یک مورد بود در اوایل انقلاب که یک روزنامه نگار تقاضای عضویت کرده بود و بعد معلوم شد با نیروهای امنیتی همکاری داشته و خودش انصراف داد.

اما در مورد این نکته، به نظر من فرق می کند که چه کسی، در چه مرحله ای، چه میزانی مرتکب خطا شده باشد. اگر کسی به قول معروف با خطایش موجب درهم شکستن یک فرد شده باشد یا موجب برهم خوردن یک جمع — موجب حتی مرگ یکی شده باشد که دیگر بالاترین درجه است — به اعتقاد من مطلقا قابل بحث نیست. ایشان نباید پذیرفته شود، چنان که اساسنامه هم این را به طور صریح و بدون هیچ گونه خدشه ای به ما می گوید. اما یک موقع هست که یک نفر در اوایل جوانی و تحت فشارهای خاصی مرتکب اشتباه می شود. بعد هم نشان داده که پشیمان شده و به طور مثبت هم عمل کرده است. در این مورد هم باز به تشخیص هیئت دبیران، نه فقط کمیسیون عضویت، می شود درباره اش اقدام کرد. من در این حد می گویم.



خندان: خوب، فعلا جنبه‌های جنایی ماجرا را کنار بگذاریم. ولی مثلا در انقلاب فرهنگی بوده یا نه... مثلا در دوره‌ای سانسورچی اداره ارشاد بوده است. آن چیزی که بهش می‌گویند بررسی. حالا این کار را کنار گذاشته است. آیا کانون این معیار را ندارد که اگر این فرد از خودش انتقاد کند او را بپذیرد؟

زرافشان: چرا... یک ضابطه‌ی عرفی و جاری در این طور موارد وجود دارد. اما مسئله به این سادگی‌ها هم نیست. جامعه‌ی ما اساسا جامعه‌ای است که در آن فرصت‌طلبی زمینه‌ی تاریخی قوی دارد. رودربایستی را کنار بگذاریم. در جریان‌های سیاسی این ماجرا خیلی پررنگ‌تر بوده و هست. جریان‌ی دچار ریزش می‌شود و جریان دیگری جذب نیرو می‌کند. هم میان دستگاه و ساختار قدرت و هم میان مردم و دستگاه قدرت، این بده‌بستان‌ها وجود داشته است. آدمی که تا دیروز با دستگاه‌های امنیتی کار می‌کرده حالا آمده در صف مردم. این‌جا چه اتفاقی می‌افتد؟ خیلی راحت به او می‌گویند اگر صداقت داری دقیقا و به طور کامل بگو در آن‌جا تا کجا پیش رفته‌ای؟ چه کارهایی کرده‌ای؟ چه مسئولیت‌هایی داشته‌ای؟ به شرطی که همه‌اش را بازکنی و از جامعه و مردم عذرخواهی کنی مسئله حل است! اما حالا من دارم بیرون از کانون صحبت می‌کنم. ما با مواردی روبه‌رو بودیم که کسانی در سال‌های اول پس از سرنگونی رژیم گذشته فعالیت‌های زیادی کرده بودند و طی یکی‌دو دهه‌ی اخیر ظاهرا در مقابل این سؤال قرار گرفته بودند که خوب در رژیم گذشته چه کار کردی؟ تا کجا رفته بودی؟ چه مسئولیت‌هایی را به عهده داشتی؟ و همواره می‌دیدیم که او از جواب دادن به این سؤال‌ها و بازکردن گذشته‌اش طفره می‌رود! خب مشخص است که چنین آدمی باز هم دارد بازی درمی‌آورد. حالا اگر کسی بیاید به طور کامل و به‌روشنی بگوید من کی بودم، کجا بودم، چه کارهایی کردم و بابت همه‌ی این کارها الان عذر می‌خواهم، گمان می‌کنم مسئله‌اش حل شده باشد...

— در جامعه؟

زرافشان: بله... در جامعه حل می‌شود... در کانون هم... به هر صورت ببینید وقتی شما یک هویتی را مطرح می‌کنید طرح این هویت دو مسئله پیش روی‌تان می‌گذارد. یکی جامعیت و دیگری مانعیت. یعنی با تعریف این هویت کسانی را در مجموعه‌ای قرار می‌دهید و کسانی را بیرون از آن. این طور نیست که هر کسی دو کتاب چاپ کرد بیاید داخل کانون... کانون هویت دارد، وقتی هویت دارد یعنی دربرگیرنده‌ی افرادی با مشخصاتی مشخص است و مسلم است که کسانی هم با مشخصات دیگری بیرون کانون قرار گرفته‌اند. این طبیعی است. اساسا لازمه‌ی حفظ هویت چنین مسئله‌ای است. در این‌جا متر مانعیت چیست؟ منشور و اساسنامه که هیئت دبیران هم اجرایش می‌کند.

معموم‌بینگی: من دو وجه مطرح کردم. یکی وجه مثبت و یکی وجه منفی. کافی نیست که نویسنده یا پدیدآورده‌ای که سابقا به‌نحوی در سرکوب یا در حذف فرهنگی شرکت داشته است و حالا دیگر شرکت ندارد، بیاید ابراز پشیمانی کند. از نظر من ابراز پشیمانی و برگشتن از افکار گذشته اساسا یک امر عملی است، نه آمدن و پای اعتراف‌گاه کشیش نشستن و گفتن این که: ببخشید من تا دیروز سرکوب فرهنگی می‌کردم و سانسور می‌کردم و حالا دیگر سانسور نمی‌کنم و پشیمان شده‌ام. بگذارید مثالی بزنم. چند سال پیش این اتفاق در مورد شاعری افتاد — شاعری که از قضا شاعر متوسط به‌نسبت خوبی هم بود. پس از مرگ او به ما اعتراض شد که چرا در مرگش بیانیه ندادید و از این حرف‌ها... صحبت ما این بود که درست است که آن شاعر از سرکوب فرهنگی که مدت درازی در آن شرکت داشت دست برداشته بود و به کار دانشگاهی می‌پرداخت — حالا من این را هم کنار می‌گذارم که کارهای دانشگاهی این آدم از جمله رانتهایی بوده که از بابت آن سرکوب‌ها گرفته بود — اما ایشان در سراسر اتفاقاتی که در مورد نویسندگان افتاد کوچک‌ترین واکنشی نشان نداد. قتل‌های پائیز ۷۷ در مورد نویسندگان اتفاق افتاد ایشان یک کلام در نیامد این‌ها را محکوم کند. این همه نویسنده را گرفتند و در زندان کردند، همین دوست خودمان آقای زرافشان را گرفتند و ۵ سال حبس کردند ایشان به عنوان شاعر درنیامد که آقا چرا سنگ را بسته‌اید و سگ را رها کرده‌اید... هیچ از این خبرها نبود. ایشان در پای هیچ اعلامیه‌ی آزادی‌خواهی امضایی نگذاشتند. ببینید، صرف این که کسی شاعر است و دست از سرکوب برداشته — بزرگ‌ترین شاعر هم که باشد — ما در موردش واکنش مثبت نشان نمی‌دهیم. این موضوع در تاریخ هم سوابقی دارد. «ملا پارتی» یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان ایتالیا است، دیگری ازرا پاوند شاعر بزرگ آمریکایی است و

بسیار کسان دیگر که نویسندگان و شاعران بزرگی بودند، به محض این‌که با فاشیسم همکاری کردند دیگر کسی اسمشان را هم نیاورد.

— پس اگر به صورت عملی نشان بدهد که مثلا در برابر پدیده‌ی سانسور و از این قبیل موضع منفی دارد می‌تواند به عضویت کانون درآید؟

معصوم بیگی: مورد بررسی قرار می‌دهیم... عضو نشویم. در غیر این صورت حتی بررسی هم نمی‌کنیم!

— آقای رییس دانا: کانون چند نوع عضو دارد؟

رییس دانا: برابر اساسنامه سه نوع عضویت داریم: عضو پیوسته، عضو وابسته و عضو افتخاری عضو «پیوسته» از تمام مزایایی که در اساسنامه پیش‌بینی شده برخوردار است و تمام بلاهایی که بر سر اعضای کانون نویسندگان بیاید بر سر او هم باید بیاید. او یک عضو است مثل اعضای دیگر.. مثل اعضای هیئت دبیران. یعنی حداقل دو تا کتاب دارد (حال در ارشاد یا هر جا) و معرف‌هایش را داشته است. هیئت دبیران تاییدش کرده، دعوت شده، دست دادیم و با هم صحبت کردیم و تشریفات رسمی‌اش انجام شده است.

عضو «وابسته» کسی است که بین عدم عضویت و عضویت قرار دارد. یک قدم مانده به عضویت. هنوز یکی از شرایطش آماده نیست. آن شرط البته عدم شرکت در سانسور نیست بلکه شرط مثلا نداشتن دو کتاب است. یعنی یک کتابش چاپ شده و یکی در دست چاپ است. ولی به هر حال ما او را به عنوان یک نویسنده‌ی خوب و جوان و فعال می‌شناسیم. در بعضی سازمان‌ها به چنین عضوی می‌گویند نامزد عضویت که بعدا می‌تواند «عضو پیوسته» بشود. عضو وابسته نمی‌تواند انتخاب شود یا انتخاب کند اما مانعی ندارد در جلسات حضور داشته باشد و اظهار نظر کند.

یک نوع دیگر عضو «افتخاری» است یعنی کسانی که نه عضو «وابسته» اند نه عضو «پیوسته»... کاری با کانون ندارند اما بنا به تشخیص هیئت دبیران این افراد آن قدر برای کانون نویسندگان ایران چه از نظر عملی و چه به لحاظ فکری، به‌ویژه از لحاظ عملی، در دفاع از کانون، در دفاع از آزادی بیان یا در آرمان‌های کانون و در راه منشور کانون مؤثر بودند که به عضویت افتخاری کانون درمی‌آیند. ما در گذشته یک نمونه داشتیم که همان «علیرضا اسپهبد» نقاش مترقی معروف بود که همسشه از گذشته‌های دور در جلسات کانون حضور داشت. به خانهاش می‌رفتیم. دوست نزدیک نویسندگان بود. طراح بود. نقاش بود. طرح‌ها و پوستره‌های کانون را انجام می‌داد. اما دو کتاب نداشت و طبعا نمی‌توانست عضو کانون باشد. چنین شخصیت‌هایی را عضو افتخاری می‌نامیم. چند نفر هم الان در دست بررسی هستند که به موقع‌اش اعلام می‌کنیم.

— آقای زرافشان کانون چه مشکلی با جوانان دارد؟ چرا از جوانان عضو نمی‌گیرد؟ به عبارت دیگر آیا این درست است که جوان‌ها به کانون نمی‌آیند؟

زرافشان: ما با جوانان هیچ مشکلی نداریم. همین‌طور که دوستان دیگر هم اشاره کردند کانون به طور کلی از جهت فعالیت در جامعه، از جهت جذب نیرو و از جهت برقراری ارتباط با مخاطبان بالقوه و واقعی‌اش در جامعه مشکلاتی دارد که همه در جریان هستند. اما یک مسئله‌ی دیگر را هم به عنوان آخرین نکته باید بگویم. ببینید. کانون یک دستگاه دولتی نیست که از بالا، از نقطه‌ی صفرش، امکاناتی به آن داده باشند و کسانی که عضو آن می‌شوند توقع داشته باشند که از این مزایای قانونی و دولتی استفاده کنند. نه... کانون یک مجموعه‌ی مردم‌نهاد است. بنیادش از پایین به بالاست و به همین دلیل کسی که می‌آید داخل کانون و عضو آن می‌شود نمی‌تواند از کانون چیزی بگیرد. کانون چیزی ندارد که بهش بدهد. بلکه این اعضا هستند که باید برای کانون مایه بگذارند. اگر کسی این انگیزه را داشته باشد، یعنی دنبال یک چیزهایی باشد که فکر کند به صورت فردی شاید چندان موفق به تحقق آن‌ها نباشد و می‌تواند در مجموعه‌ی بزرگ‌تری که شکل جمعی پیدا کرده است به آن آرمان‌ها جامعه‌ی عمل بیوشاند و آن انگیزه‌ها را عملی کند؛ چنین شخصی جایش در کانون است و استقبال هم می‌کنیم. منتها متأسفانه ما به مواردی در سال‌های گذشته برخورد کردیم که افراد تصویری که از کانون دارند تصور دستگاه‌های دولتی است. وقتی شما عضو این انجمن و آن انجمن دولتی بشوید



خب این انجمن سالن و امکانات و وام‌هایی ... دارد که به کمک این امکانات آدم‌ها را جذب می‌کند. کانون اما این طور نیست در کانون باید بیایند و مایه بگذارند.

— یعنی واقعیت دارد که کانون اعضای جوان ندارد؟

زرافشان: نه! این حرف بی‌اساس است. شما خودتان شاهدید که اکثریت اعضای کانون که ظرف دو سال گذشته عضو شده اند جوان هستند. اما می‌خواهم بگویم که همه کس را هم نه ما اشتیاقی داریم و نه جاذبه برای آن‌ها که عضو کنیم. علتش این است که کانون نیاز دارد به آن‌هایی که عضو شوند و برای آن کاری انجام دهند. سر پا نگهش دارند. انگیزه‌های کانون بالاتر از انجمن‌های دولتی است.

— آقای معصوم‌بیگی در چه صورتی از یک نفر سلب عضویت می‌شود؟

معصوم‌بیگی: ببینید، عمدتاً عدم پرداخت حق عضویت به مدت ۹ ماه پیوسته موجب سلب عضویت اعضا می‌شود. اما اصل قضیه برای سلب عضویت در بند الف فصل ۴ اساسنامه آمده است. در آن جا آمده که مبادرت به اقداماتی که انجام دادن آن‌ها منافی آرمان‌های اعلام‌شده در منشور کانون نویسندگان ایران و مخل فعالیت‌های جاری کانون باشد. یعنی شما اگر اقدامی کنید که برضد منشور باشد، فرض کنید بروید با سانسورچی‌ها همکاری کنید یا در سرکوب و حذف فرهنگی شرکت کنید، در این صورت هیئت دبیران این اختیار را دارد که نخست تصمیم بگیرد که عضو را تعلیق کند و بعد برای اخراج او از کانون به مجمع عمومی متوسل شود. چون هیئت دبیران خودش این اختیار را ندارد که عضوی را اخراج کند. دوم، در این بند آمده است: خودداری از انجام دادن وظایفی که به روش انتخابی یا داوطلبانه به عهده‌ی اعضا گذاشته شود. شما اگر چیزی را برعهده گرفتید و اگر مسئولیتی را پذیرفتید و انجامش ندادید و بی‌اعتنایی کردید و کار کانون را در واقع مختل کردید، هیئت دبیران حق دارد که فرایند سلب عضویت را در مورد شما طی کند. یک مسئله را هم در مورد اعضای افتخاری بگویم که ما فقط اشخاص فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران را به عضویت افتخاری در نمی‌آوریم، بلکه شخصیت‌های فرهنگی سایر کشورها را هم که هم‌سو با اهداف کانون تشخیص دهیم به عضویت افتخاری می‌پذیریم.

زرافشان: همان‌طور که ما خودمان گاهی عضو افتخاری کانون نویسندگان دیگر کشورها هستیم، مثلاً من عضو پن کانادا، پن امریکا و پن سوئد هستم.

— سؤال آخر، آقای رییس‌دانا ارزیابی‌تان از کم‌وکیف فعالیت کمیسیون عضویت چیست؟ یعنی فکر می‌کنید که خوب کار کرده است یا نه.. بیش‌تر باید کار می‌کرد؟

رییس‌دانا: حقیقت این است که این سؤال را باید از دیگران پرسید چون من خودم عضو کمیسیون عضوگیری هستم. اگر شما مصاحبه‌ای دارید با سایر کمیسیون‌ها، خواهش می‌کنم از آن‌ها پرسید که نظرشان چیست. اما اگر بخواهم بی‌طرفانه خدمت‌تان عرض کنم باید بگویم مقایسه که می‌کنم، هم با سایر فعالیت‌هایی که در کانون انجام شده است و هم با فعالیت سایر انجمن‌ها و کانون‌هایی که خیلی هم دست‌شان باز بوده، می‌بینم که کمیسیون عضویت اتفاقاً خیلی موفق عمل کرده است. پرکار و نتیجه‌بخش. شما ملاحظه بفرمایید در شرایطی که اعضای قدیمی بدون هیچ دلیلی زیر فشار و پیگرد قرار می‌گیرند، کمیسیون عضویت در چارچوب موازین، به‌ویژه موازین آرمانی و منشوری که ناصر زرافشان به آن اشاره کرد، توانسته است اعضای جوان بگیرد. در آن چارچوب اگر تقاضایی بوده به آن پاسخ بدهد و با دقت تمام هم. یعنی مواظب بوده که به موازین منشور و اساسنامه لطمه‌ای نخورد. بنابراین به طور کلی هم در مقایسه با کانون نویسندگان و هم در مقایسه با سایر تشکل‌ها به‌ویژه در متن فشارهای جاری راضی هستیم.

زرافشان: ما تلاش‌مان را کردیم... دیگران باید بگویند که تلاش‌مان چه طور بوده است.



معصوم‌بیگی: من هم موافق نظر دوستان هستم. دیگران باید نظر بدهند. اما واقعیت این است که با نداشتن دبیرخانه، با نداشتن یک اتاق سه در چهار برای بایگانی فایل‌های مربوط به عضویت، با نداشتن یک منشی — نه تمام‌وقت، دست‌کم پاره‌وقت — با در نظر گرفتن همه‌ی این‌ها تا امروز که در خدمت‌تان هستیم حتی یک مورد پیش نیامده که به عضویت کسی رسیدگی نشود. منتها ممکن است این مهم در مقاطعی افت‌وخیزی داشته باشد. به دلیل این‌که اعضای ما به زندان افتادند و دچار فشار بودند. منشی خیلی خوب کانون، خانم منیژه نجم‌عراقی، به زندان رفت. حتی زمانی بوده که ما در لبه‌ی شکستن حد نصاب بودیم! من فکر می‌کنم اگر کسی انصاف بدهد — با مجموع این شرایط — خواهد گفت که رسیدگی به کار عضویت اعضا نه خیلی مطلوب بوده و نه این‌که از درجه‌ی نازلی برخوردار بوده است. ببینید، ممکن است عده‌ای — به اعتقاد من کسانی که اساسا رسالت‌شان از اساس کوبیدن کانون است — وقتی قضیه‌ی عضویت است چیزهایی را اختراع می‌کنند. این‌که کانون معیارهای ایدئولوژیکی دارد و یا آدم‌های تندرو آن را می‌چرخانند و از این‌گونه اتهامات واهی... واقعیت قضیه این است که «کانون نویسندگان ایران» نه کانون چپ است نه کانون راست و نه کانون لیبرال — اعضای آن نه دین‌دارند نه بی‌دین و نه به هیچ ایدئولوژی وابسته... کانون نویسندگان برای عضویت‌اش چنان‌که گفتیم دو معیار دارد. اساسا کانون یعنی منشورش... هر که هر تعبیری می‌خواد بکند. این منشوری است که خون‌به‌ایش را پوینده و مختاری داده‌اند. جا دارد در این‌جا از خونی که به پای منشور رفته است یاد شود. در تنظیم این منشور هم پوینده و مختاری سهم اساسی داشتند. و چنان‌که دوستان در لابه‌لای صحبت‌ها گفتند، بنا بر همین منشور «کانون نویسندگان ایران» دشمن درجه‌ی یک سانسور است. دشمن و خصم سازش‌ناپذیر سرکوب فرهنگی است و دشمن ضدیت با آزادی بیان، و دوست کسانی است که آزادی را بی‌هیچ حصر و استثنا برای همه می‌خواهند. در این کانون شما انواع و اقسام آدم‌ها را در این ۵۴ سال دیدید. شخصیت‌هایی که ایدئولوژی و دیدگاه‌های مختلفی داشتند. روش ما هم همان روش گذشتگان مان است و همین‌طور هم ادامه پیدا خواهد کرد!

